

سالمندان و ناامنی تعاملات بین نسلی در خانواده‌های امروزی

تقی آزادارمکی^۱، مجید کوششی^۲، شیوا پروایی^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۰۶، تاریخ تایید: ۹۸/۰۶/۱۳

Doi: 10.22034/jcsc.2020.104410.1863

چکیده

جامعه ایران، طی چند دهه اخیر محمل تغییرات زیادی بوده که این تغییرات تعاملات خانوادگی بین‌نسلی را تحت تأثیر قرار داده است. هدف پژوهش حاضر، تحلیل تعاملات خانوادگی بین‌نسلی در خانواده‌های تهرانی است که با روش کیفی، مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته با سالمندان، به روش نمونه‌گیری هدفمند و نظری انجام شده و داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها به روش تحلیل مضمون کدگذاری شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد چالش فرزندان غیرمستقل، ناامنی شغلی فرزندان، بی‌ثباتی زندگی خانوادگی فرزندان، تغییر مناسبات خانوادگی بین‌نسلی و درنهایت، سالمندزدایی از خانواده هسته‌ای، تعاملات خانوادگی سالمندان را پرولماتیک می‌سازد. حاکمیت ارزش‌ها و مناسبات بازاری و سیطره منطق اقتصادی بر زیست روزمره، به حیات خانوادگی نیز ورود پیدا کرده، خانواده را نایمن ساخته و تغییراتی را در تعاملات خانوادگی بین‌نسلی نمایانده است؛ تغییراتی که در راستای تغییر هنجارهای حمایت بین‌نسلی، حمایت‌گری بین‌نسلی یک‌سویه، کالایی‌شدن روابط بین‌نسلی و سالمندزدایی از خانواده هسته‌ای پیش می‌رود. این تغییرات، از ناامنی تعاملات بین‌نسلی در خانواده‌های امروزی حکایت دارد که خانواده‌ها را در برابر سالمندان، ناتوان می‌سازد.

واژگان کلیدی: سالمندی، تعاملات خانوادگی، ناامنی تعاملات بین‌نسلی، پژوهش کیفی.

۱ tazad@ut.ac.ir

۲ kooshesh@ut.ac.ir

۳ shiva.parvahi@ut.ac.ir

۱ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

۲ استادیار جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران

۳ دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

مقاله مستخرج از رساله دکتری شیوا پروایی تحت عنوان «سالمندی در کشاکش تغییرات جامعه ایرانی» در دانشگاه تهران است

مقدمه و بیان مسئله

کشورهای آسیایی در قرن بیست و یکم، تحولات اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی سریعی در نتیجه مدرنیزاسیون، شهرنشینی و سالمندی جمعیت تجربه کرده‌اند. در این کشورها، سالمندی جمعیت، به واسطه عواملی چون کاهش مرگومیر، ارتقاء امید زندگی و کاهش میزان باروری به وجود آمده و پیش‌بینی شده است تا سال ۲۰۵۰، نسبت سالمندان در اکثر کشورهای آسیایی دو برابر شود (Thang, Mehta, Usui and Tsuruwaka, 2011). بنابراین، قرن بیست و یکم با چالش‌هایی پیرامون سالمندی در دنیای مدرن مواجه خواهد شد. این پدیده جهانی، سؤالاتی را راجع به سالمندی، تجربیات زیسته سالمندان و خانواده‌هایشان و واکنش دولت‌ها به نیازهای سالمندان و خانواده‌هایشان مطرح می‌کند (Lowenstein, Ariela and Bengtson, 2003: 371). با سالمندی جمعیت و افزایش طول عمر افراد، سالمندان نسبت به پیشینیان، مدت زمان طولانی‌تری از نقش پدر - مادربزرگی^۱ برخوردار می‌شوند (Xu and Chi, 2015). در نتیجه، در چنین جوامعی، با حضور سه نسل پدر - مادربزرگ‌ها، والدین و فرزندان، فرصت‌ها و زمینه‌های برقراری تعاملات و پیوندهای بین‌نسلی بیشتر فراهم می‌شود (Lowenstein, Ariela and Bengtson, 2003: 372).

اما در این میان، نتایج برخی از مطالعات (Kim, 2008؛ Lin and Yi, 2013)، حاکی از آن است که امروزه، تعاملات بین‌نسلی رو به تغییر است؛ تغییر الگوی اشتغال زنان، بر روابط خانوادگی و مراقبت از سالمندان، تأثیرگذار بوده است. همراه با تغییرات در ساختار خانواده و زندگی خانوادگی، نباید از تأثیر تغییرات اجتماعی و تکنولوژیکی چون مهاجرت‌های داخلی و خارجی، تغییرات سیاست‌های اجتماعی و روندهای رو به تغییر در ترجیحات خانوادگی برای مراقبت از سالمندان غفلت کرد (Lowenstein, Ariela and Bengtson, 2003: 372). کاهش باروری و کوچک‌تر شدن اندازه خانواده‌ها نیز تعداد فرزندان را برای تقسیم مسئولیت اجتماعی و مالی مراقبت از والدین سالمند کاهش می‌دهد. علاوه بر همه اینها، کاهش مداوم حضور زنان در انجام مراقبت‌های سنتی، به دلیل افزایش مشارکت در بازار کار، موجب تغییر الگوی مراقبت از سالمندان در خانواده‌ها می‌شود (Sharifah Norazizan, 2015: 135).

در این میان، در دهه‌های اخیر جامعه ایرانی شاهد تغییرات جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مهمی بوده است که تحلیل تعاملات خانوادگی بین‌نسلی بدون توجه به این تغییرات میسر نیست. براساس جدیدترین آمارها (۱۳۹۷) تعداد افراد بالای ۶۰ سال از هشت میلیون نفر

1 Great-grandparenthood

فراتر رفته است و این گروه سنی، هم‌اکنون نزدیک به ۱۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، اما اگر افراد بالای ۶۵ سال را سالمند بنامیم، سالمندان امروز، حدود ۶,۵ درصد جمعیت ایران (۵ میلیون و دویست هزار نفر) هستند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۷). افزایش جمعیت سالمندان، به معنای افزایش هزینه‌های بهداشتی درمانی و همچنین هزینه‌های مراقبت از سالمندان و در نتیجه، نیازمند افزایش منابع حمایت اجتماعی رسمی و غیررسمی است (Lagergren, Kurube and Saito, 2016). سالمندی جمعیت چالش‌ها و دغدغه‌های دیگری نیز برای جامعه و خانواده‌های ایرانی مطرح می‌کند؛ چراکه خانواده ایرانی، تحت تأثیر مؤلفه‌های مدرنیزاسیون، تغییراتی را در ابعاد ساختاری و کارکردی خود تجربه کرده است (آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۶۹). در کشور در حال توسعه‌ای چون ایران، همراه با گسترش زندگی شهری و آپارتمان‌نشینی و ظهور خانواده هسته‌ای زن و مرد هر دو شاغل، ورود سالمندان به زندگی فرزندان محدودتر شده و فرزندان نیز خود را کمتر ملزم به برآوردن نیازهای والدین سالمندشان می‌دانند. همچنین با مهاجرت فرزندان، حمایت‌های خانوادگی از سالمندان، کاهش یافته و مهاجرت‌های داخلی و بین‌المللی، فرزندان را از دسترس والدین دور ساخته که بر روابط والدین سالمند و فرزندان در بطن خانواده اثر گذاشته است. در نتیجه، این باور که فرزندان بهترین تکیه‌گاه و حامی سالمندان هستند، امروز رو به کمرنگ شدن است، در حالی که هنوز انتظارات سنتی در مورد دریافت حمایت از سوی فرزندان در والدین تاحدی وجود دارد. هرچند به تدریج تغییرات ارزشی و نگرشی در جهت کاهش این توقعات نیز رخ داده است؛ حمایت از سالمندان که در گذشته، یک «تعهد بین‌نسلی»^۱ بود، امروزه نوعی «یاری و مساعدت»^۲ محسوب می‌شود (Bloom, Jimenez and Rosenberg, 2011) و این هنجار که فرزندان و والدین حتماً باید همدیگر را حمایت کنند، تغییر کرده است.

در این راستا، افزایش جمعیت سالمندان تحت پوشش خانواده سالمندان و افزایش تعداد سالمندانی که تنها زندگی می‌کنند، و ظهور شکل‌های فرودستانه‌ای از سالمندی چون سالمندان سرراهی، سالمندان متکدی و سالمندان کار، از افول کارکرد مراقبت از سالمندان و کاهش حمایت‌های خانوادگی که در فضای خانواده‌های امروزی حاکم است حکایت دارد و به نظر می‌رسد پیوندهای خانوادگی بین‌نسلی رو به فرسایش است. علی‌رغم اینکه گفته می‌شود خانواده ایرانی همچنان بهترین گزینه برای حمایت از سالمندان است، اما شرایط اقتصادی و

1 Intergenerational Obligation

2 Assistance

اجتماعی امروز و پیامدهای آن در زندگی روزمره، موجب می‌شود خانواده‌ها قادر به ایفای مناسب نقش و وظایف خود در قبال سالمندان نباشند. در چنین شرایطی حتی ممکن است فرد سالمند، در معرض خطر سوء رفتار توسط اعضای خانواده و پیامدهای ناشی از آن نیز قرار گیرد. بنابراین، امروزه خانواده‌ها به عنوان منبع حمایت سنتی از سالمندان، به دلیل بی‌ثباتی و آشفتگی بیشتر، کمتر قادر به مواجهه با نیازهای مراقبتی سالمندان خواهند بود. ضمن آنکه زنان شاغل، به دلیل مشارکتشان در بازار کار، کمتر قادر و خواستار انجام وظایف مراقبتی هستند و کمتر هنجارهای اجتماعی را که تاکنون مراقبت از خانواده را به‌عنوان وظیفه زن تعریف کرده‌اند، می‌پذیرند. در شرایط امروز جامعه، آن دسته از زنانی که شاغل هستند، موقعیت اقتصادی - اجتماعی ناشی از کار و تحصیلات به آنها اجازه مراقبت و پرستاری از سالمندان را نمی‌دهد. اما مهم‌تر از همه، تغییرات در مناسبات اقتصادی و حاکمیت اندیشه‌های بازارمحور بر سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی پس‌ازانقلاب است که می‌تواند بر تعاملات خانوادگی بین‌نسلی تأثیرگذار باشد. حاکمیت مؤلفه‌های اقتصاد بازاری همچون خصوصی‌سازی و کالایی‌شدن بهداشت، پولی‌شدن آموزش، خدمات اجتماعی، تغییرات نرخ ارز و دلاری‌شدن قیمت‌ها، ناامنی‌های شغلی و بی‌ثباتی‌ها، موجب افزایش فشار اقتصادی بر سالمندان و خانواده هایشان می‌شود که به نوبه خود می‌تواند بر شکل تعاملات بین‌نسلی سالمندان و فرزندان مؤثر باشد. از آنجایی که روابط بین‌نسلی، وجوه مهمی از زندگی سالمندی است، هرگونه خللی در روابط بین‌نسلی می‌تواند زندگی سالمندان را در این مرحله با آسیب‌هایی همراه کند. تغییر هنجارهای حمایت خانوادگی و روابط بین‌نسلی در خانواده‌های تهرانی، می‌تواند بر احساس تنه‌اشدگی، افت کیفیت زندگی و حتی به طردشدگی سالمندان منجر شود. حال، مسئله تحقیق حاضر این است که عوامل تعیین‌کننده روابط خانوادگی بین‌نسلی در خانواده‌های تهرانی چیست؟ این عوامل را تحت چه مضامینی می‌توان صورت‌بندی کرد؟ چه تغییراتی در تعاملات خانوادگی بین‌نسلی سالمندان در حال وقوع است؟

کالایی‌شدن^۱، پولی‌شدن^۲ و روابط بین‌نسلی^۳

مفهوم کالایی‌شدن، ریشه در اندیشه‌های مارکس دارد و کنار مفاهیمی مانند بت‌وارگی کالا^۴ به کار می‌رود تا فرایندی را توضیح دهد که از نظر مارکس، برای غلبه نظام سرمایه‌داری بر منابع

1 Commodification
2 Monetarism
3 Intergenerational relations
4 fetishism

ثروت و قدرت جامعه ایجاد می‌شود. از ویژگی‌های بارز شیوه تولید سرمایه‌داری، دگرذیسی همه چیز به کالا است. دنیای جدید، جهان فریفته و شیفته و در بند زندگی کالایی، پول و بازار است (کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۱۶۵). مارکس و انگلس در مانیفست مدعی شده‌اند که «بورژوازی پوشش احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم دریده و آن را به مناسبات صرفاً پولی تقلیل داده است» (مارکس و انگلس، ۱۳۸۰: ۲۷۹). پس از مارکس، نئومارکسیست‌هایی مانند لوکاچ، با کاربرد مفهوم شیء‌وارگی، مطرح کردند که در نظام سرمایه‌داری معاصر، کالاها و همچنین روابط انسانی، نهادهای اجتماعی، نظام سیاسی و سایر عرصه‌های زندگی، ماهیتی شیء‌انگارانه به خود گرفته‌اند. لوکاچ از ظهور چشمگیر کالایی‌شدن حیات اجتماعی صحبت نموده که در نتیجه آن، فعالیت‌های انسانی نظیر کار همانند کالا، خرید و فروش می‌شوند و روابط، ارزش‌ها و رفتارهای انسانی تبدیل به کالا می‌گردند (ریترز، ۱۳۹۳: ۹۱-۹۰). لوکاچ با بسط مفهوم بت‌وارگی مارکس، به پیامدهای مبادله کالایی بر سپهرهای گوناگون زندگی روزمره اشاره کرده است.

زیمل نیز در کتاب فلسفه پول، به چگونگی تحول پول از شکل اقتصادی برای مدیریت زندگی، به تعیین بخشی برای سایر عرصه‌های اجتماعی پرداخته است. از نظر زیمل، پول می‌تواند فرهنگ و آهنگ زندگی و مناسبات انسانی را نیز تعیین کند. اهمیت پول در جوامع سرمایه داری، آن قدر زیاد می‌شود که به‌خودی‌خود به یک هدف اصلی مبدل می‌گردد (واندنبگ، ۱۳۸۶: ۸۵). به بیان زیمل، پول ارضای کامل آرزوهای فردی را بسیار محتمل کرده تا جایی که پول به خدای دوران مدرن تبدیل شده است. در چنین دنیای زیمل‌گونه، بسیاری از ارزش‌های معنوی و کیفی رنگ می‌بازد و روحیه محاسبه‌گری و عقلانیت، ذهن و روح انسان مدرن را درمی‌نوردد. به مرور زمان، ارزش‌های دینی‌ای که به زندگی معنا می‌دادند، اعتبارشان را از دست می‌دهند و با ارزش پولی جایگزین می‌شوند. به قول زیمل، «پول در این دنیا، خدای زمینی است» (همان: ۹۵). به اعتقاد زیمل، پولی‌شدن موجب می‌شود انسان مدرن، روز به روز عقلانی‌تر و حسابگرتر شود. در نتیجه عقلانی‌شدن زندگی، وسایل بر اهداف تسلط می‌یابند و احساسات پوچ و بی‌ریشه حاکم می‌شود (همان: ۹۸).

سندل^۱ نیز در کتاب «آنچه با پول نمی‌توان خرید: مرزهای اخلاقی بازار»، به هژمونیک شدن پول در روابط انسانی و رشد و غلبه ذهنیت پولی اشاره کرده است. او ادعا می‌کند در روزگاری زندگی می‌کنیم که ارزش‌های بازاری، به‌طور چشمگیری بر زندگی مسلط شده‌اند و منطق

خرید و فروش، امروزه نه فقط بر کالاهای مادی، بلکه بر کل زندگی حاکم شده و ارزش‌های بازاری، در همه جنبه‌های زندگی رخنه کرده است (سندل، ۱۳۹۳: ۳ - ۶). از نگاه سندل، در چند دهه اخیر، نه تنها فاصله بین فقرا و اغنیا بیشتر شده است، بلکه کالایی شدن همه عرصه‌های زندگی، به پول اهمیت بیشتری بخشیده و نیش نابرابری را گزنده‌تر ساخته است. به نظر وی، اگر چیزهای خوب صورت کالایی پیدا کنند، فاسد می‌شوند و ارزش خود را از دست می‌دهند. تفکر بازاری، زندگی اجتماعی و خانوادگی را از امر اخلاقی خالی می‌کند (همان: ۷ و ۱۰). سندل نشان می‌دهد که چگونه امور اجتماعی، روابط انسانی و زندگی روزمره انسان‌ها در نتیجه نفوذ و رخنه سرمایه و پول، چهره اجتماعی، جمعی و انسان‌دوستانه خود را از دست داده و افراد، انگیزه خود را براساس سود و زیان مادی تنظیم می‌کنند.

سندل، به گذر از اقتصاد بازار به سوی گسترش «جامعه بازاری»^۱ اشاره کرده است. از نگاه وی، اقتصاد بازار یک ابزار برای سامان‌دهی فعالیت‌های تولیدی است و ابزار باارزش و کارآمدی است، اما جامعه بازاری یک شیوه زندگی است که در آن ارزش‌های بازار، در همه جنبه‌های زندگی رخنه کرده‌اند (همان: ۷ - ۸). امروزه مناسبات بازاری، به شدت در روابط اجتماعی و خانوادگی و زندگی روزمره نفوذ کرده و ارزش‌های بازاری، نقش بیشتری در زندگی فردی، اجتماعی و خانوادگی انسان‌ها پیدا کرده است. مهم‌ترین تحولی که در سه دهه گذشته اتفاق افتاده است، سرایت ارزش‌های بازاری به حوزه‌هایی از زندگی خانوادگی است. نفوذ بازار و منش بازاری به جنبه‌هایی از زندگی که از گذشته هنجارهای غیربازاری بر آنها حاکم بوده، یکی از مهم‌ترین تحولات دوره معاصر است (همان: ۴). در دهه‌های اخیر، بازار و تفکر بازاری، به عرصه‌هایی نفوذ کرده است که قبلاً محل هنجارهای غیربازاری بوده‌اند (همان: ۴۱). بسط این تفکرات می‌تواند موجب زوال اخلاق و انسانیت در جامعه شود و مناسباتی که تا پیش از این بر مبنای معیارهای اخلاقی و انسانی شکل می‌گرفتند، جای خود را به عقلانیت ابزاری و محاسبات پولی دهند.

مدرنیزاسیون و تغییرات روابط بین‌نسلی

تغییرات اجتماعی مرتبط با مدرنیزاسیون مانند پیشرفت تکنولوژی بهداشتی، توسعه اقتصادی، شهری شدن و پیشرفت‌های آموزشی، موقعیت سالمندان را در جامعه مدرن تغییر می‌دهد. در چنین شرایط اجتماعی، جوانی و پیشرفت تحسین می‌شود، درحالی که سنت‌ها و تجارب

سالمندان بی‌معنا تلقی می‌گردد و قدرت و منزلت سالمندان در معرض خطر قرار می‌گیرد و سالمندان در حاشیه‌های جامعه، به عنوان یک انسان حاشیه‌ای زندگی می‌کنند (Victor, 2005: 25). در چنین موقعیتی، دانش سالمندان کمتر از گذشته، مفید و مهم تلقی می‌شود و روش‌های مدرن و جدید بر عادت‌واره‌های سنتی سالمندان حمله می‌کند. اگر دانش به مثابه قدرت باشد، کاهش اهمیت دانش سالمندان به کاهش موقعیت و منزلت آنها نیز منجر می‌شود (Hooyman and Kiyak, 2011: 445). علاوه بر این، در این دیدگاه موقعیت ضعیف سالمندان در جامعه مدرن با حرکت از خانواده‌های گسترده به هسته‌ای توضیح داده می‌شود (Lowenstein and Katz, 197: 2010). در دوران مدرن با تاکید بیشتر بر فردگرایی و حریم خصوصی، خانوارها به‌طور فزاینده‌ای به خانواده هسته‌ای محدود می‌شوند و سالمندان کمتر با فرزندانشان زندگی می‌کنند. آنها در صورت امکان، تنها یا در موسسات زندگی می‌کنند (Thane, 2005: 224).

به‌علاوه، مدرنیزاسیون و پیامدهای آن موجب تغییرات ساختار خانواده و روابط بین‌نسلی شده، تفاوت‌های بین‌نسلی را برانگیخته و در نهایت، بر تنش بین سالمندان و دیگر اعضای خانواده می‌افزاید. به‌علاوه، گسترش مدرنیزاسیون و مظاهر آن در جامعه، هنجارهای سنتی حمایت فرزندان از سالمندان را تضعیف کرده و تمایل و ظرفیت جوانان را برای مراقبت از والدین سالمند کاهش می‌دهد. در این راستا، نتایج مطالعات چن و سیلورستن^۱ (۲۰۰۰) حاکی از آن است که توسعه و رشد اقتصادی در چین، هم از طریق تغییرات جمعیت‌شناختی؛ یعنی محدود شدن بُعد خانواده و غلبه سیاست‌های تک‌فرزندی و گسترش مهاجرت‌ها، و هم از طریق تغییرات ساختار خانواده و روابط بین‌نسلی، دسترسی سالمندان به فرزندان و حمایت از آنان را محدود کرده است. نتایج تحقیق سیلوا و ولگاما^۲ (۲۰۱۴) نیز نشان می‌دهد که مدرنیزاسیون و نوسازی اقتصاد و جامعه، شکاف بین‌نسلی را برمی‌انگیزد که به تشدید تنش‌ها بین سالمندان و دیگر اعضای خانواده می‌انجامد.

برخی بر این عقیده هستند که با توجه به تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تمایل یا توانایی فرزندان برای حمایت از والدین سالمندشان نسبت به گذشته، تقلیل یافته است (Kim, 2008) و در نتیجه، پیوندهای خانوادگی بین‌نسلی رو به فرسایش است. برخی نیز بر این عقیده هستند که در نتیجه تغییرات فرهنگی، فرزندان، خواستار زندگی جداگانه از والدین هستند تا بتوانند استقلال و حریم خصوصی خود را هم‌زمان داشته باشند (Qingbo, Peng and Gong, 2008).

1 Chen and Silverstein

2 Silva and Welgama

2017). در نتیجه، در حال حاضر تعاملات بین‌نسلی رو به تغییر است (Lin and Yi, 2013) و در کنار تعیین‌کنندگی عوامل اقتصادی، تغییر مناسبات اجتماعی و خانوادگی نیز چهره روابط انسانی را تغییر داده است.

روابط خانوادگی در جهان شبه‌نئولیبرالی

رویکرد فعلی حاکم بر نظام جهانی سرمایه‌داری، نئولیبرالیسم است. از دهه ۸۰ میلادی با روی کار آمدن دولت ریگان در آمریکا و دولت تاجر در بریتانیا بود که این رویکرد، به گفتمان مسلط بر سرمایه‌داری متأخر تبدیل شده است. این الگوی اقتصاد سیاسی بر پایه خصوصی‌سازی، کاهش هزینه‌های اجتماعی - رفاهی دولت‌ها و سپردن بیش از پیش سازوکار حیات اقتصادی به دست نیروهای بازار است. ایدئولوژی نئولیبرالی، «انباشت سرمایه» را نقطه حرکت خود قرار می‌دهد. در این گفتمان فکری، توزیع ثروت و حمایت دولت از طبقات و اقشار آسیب‌پذیر و تهدیدست‌نه‌تنها در حاشیه است، بلکه تحت تأثیر این فرضیه که مد تمام قایق‌ها را بلند می‌کند، معتقد است که ریشه‌کنی فقر را می‌توان به بهترین شکل از طریق بازار آزاد انجام داد (هاروی، ۱۳۹۱: ۹۴). بنابراین با حرکت به سوی ایدئولوژی نئولیبرالی، افراد، «خودشان» مسئولیت تأمین رفاه خود را به‌عهده دارند و هر کس مسئول و پاسخگوی رفاه خویش است. براساس این ایدئولوژی، «جامعه» وجود ندارد، بلکه همه‌چیز «فرد» است. براساس این دیدگاه، مسئولیت رفاه افراد، به‌عهده خود آنهاست و دولت تا آنجا که امکان دارد باید از مدیریت اقتصادی و تأمین اجتماعی کناره‌گیری کند (تیلور، ۱۳۹۲: ۱۰۱). دولت با عقب‌نشینی از عرصه تأمین رفاه و کاهش نقشش در عرصه‌هایی چون مراقبت بهداشتی، آموزش و خدمات اجتماعی، بخش‌هایی از جامعه را در معرض فقر قرار می‌دهد. حمایت‌های اجتماعی در نظامی که بر مسئولیت فردی تکیه دارد، به حداقل تقلیل داده می‌شود، درماندگی شخصی عموماً به نقاط ضعف شخصی نسبت داده می‌شود و اغلب، خود قربانی مورد سرزنش قرار می‌گیرد (همان: ۱۰۹).

فردگرایی نشأت‌گرفته از این ایدئولوژی به انسان‌ها آموخته است که تنها به خود، خانواده خود و موفقیت‌های فردی خود بیندیشند و مسئول شکست و بدبختی‌ها، نه دولت، بلکه خود فرد و خانواده‌اش است. بنابراین در جهان نئولیبرالی، افراد، برای تأمین زندگی‌شان در درجهٔ اول به خودشان و در درجهٔ بعد به خانواده‌هایشان سپرده می‌شوند. در چنین جهانی، خانواده‌ها منبع اصلی مراقبت و حمایت هستند. این رویکرد، با تأکید بر مراقبت‌های خانوادگی و

مراقبت‌های غیررسمی، به دنبال تقویت ارزش خانواده سنتی و کاهش وابستگی خانواده‌ها به دولت است (Biggs and Powell, 2003: 106).

بنابراین چنانچه به نظر می‌رسد براساس چنین روایت‌هایی، دولت‌ها در راستای عقب‌نشینی و واگذاری مسئولیت‌ها به خانواده‌ها و تأکید بر مسئولیت‌های فردی سالمندان هستند، در حالی که امروزه ارزش‌های جمع‌گرایی و خانواده‌گرایی، مغلوب ارزش‌های فردگرایی شده‌اند؛ چنانچه گانس و سیلورستین^۱ (۲۰۰۶) مطرح کرده‌اند که قدرت هنجارهای مراقبت از والدین، بین دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کاهش یافته است (همان: ۶۴ - ۶۵). اینکه خانواده‌های ایرانی در جهانی با مؤلفه‌های شبه‌نئولیبرالی می‌توانند چنین مسئولیتی را در قبال سالمندان ایفا کنند یا نه، مورد بحث است.

زندگی در جامعه امروز، زندگی پرمخاطره‌ای است. اولریش بک^۲ در کتاب «جامعه پرمخاطره؛ به سوی مدرنیته جدید» (۱۹۸۶) به تأثیرات عمیق مخاطرات زندگی بر زیست روزمره انسان‌ها پرداخته است. افراد، در جامعه پرمخاطره با ظهور اشکال جدید اشتغال و بیکاری و تغییر شکل قراردادهای کاری و استخدام مواجه می‌شوند و در چنین نظام شغلی، حتی اتکا به نظام‌های پیشین تأمین اجتماعی با دشواری‌هایی همراه می‌شود. اولریش بک به منعطف‌شدگی ساعات کار و همچنین مرکزیت‌زدایی محیط‌های کاری نیز اشاره داشته که این تغییرات در بازار کار موجب شکل‌گیری اشکال جدیدی از مشاغل و همچنین شرایط زندگی بی‌ثبات می‌شود. امروزه در سراسر جهان، «کار ناپایدار» افزایش یافته و افراد، همواره تحت عدم قطعیت هستند و شغل و محتوای مشاغل تغییر کرده است؛ اگر در جامعه صنعتی، شغل فرد برای کل زندگی و به صورت خطی از استخدام تا بازنشستگی بود، در جامعه پرمخاطره امروز، شغل حالتی غیرخطی و پیش‌بینی‌ناپذیر به خود گرفته است (Beck, 1998: 127-128). اینها همگی مصادیقی از سیطرگی سیاست‌های بازاری و شبه‌نئولیبرالی است که بر سر زندگی‌های امروزی آوار شده است و می‌تواند پیامدهای منفی برای تعاملات خانوادگی بین‌نسلی به بار آورد.

روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش، مبتنی بر روش کیفی، تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه‌ساختاریافته و تحلیل مضمون انجام شده است. قوت و قدرت پژوهش کیفی در این است که این امکان را فراهم می‌سازد تا به

1 Gans and Silverstein

2 Ulrich Beck

شکل عمیقی وارد موضوع تحقیق شویم. علاوه بر این، فرصت کشف ایده‌هایی که قبلاً مورد بررسی قرار نگرفته است فراهم می‌شود (Cresswell, 2003). نمونه مورد مطالعه، افراد ۶۵ سال و بالاتر در شهر تهران در گروه‌های سنی^۱، جنسی و طبقاتی گوناگون بوده است که به روش نمونه‌گیری هدفمند و نظری با ۳۶ نفر از سالمندان، مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته انجام شده است. از نمونه‌گیری هدفمند برای یافتن نمونه‌ها و از نمونه‌گیری نظری برای ساخت و اشباع مقولات نظری استفاده شده است. در این پژوهش، نمونه‌گیری نظری تا نقطه اشباع مفهومی^۲ ادامه یافت؛ یعنی تا زمانی که محققان به این نتیجه رسیدند که با مصاحبه‌های جدیدتر، اطلاعات و مفاهیم تازه‌ای حاصل نمی‌شود و به تکرار مفاهیم و مقوله‌های به‌دست‌آمده و کفایت مقولات مفهومی رسیده‌اند.

تحلیل داده‌های مصاحبه‌ای با تکنیک تحلیل مضمون^۳ کدگذاری شده است. در تحلیل مضمون، تلاش بر این است که مضامین آشکار و پنهان موجود در متن داده‌های کیفی استخراج شود؛ تحلیل‌ها از معانی آشکار محتوای داده‌ها فراتر رود و ایده‌ها و مفاهیم نهفته در داده‌ها کشف گردد (Braun and Clarke, 2006). بر اساس الگویی که براون و کلارک (۲۰۰۶) ارائه داده‌اند، محقق ابتدا به خلاصه‌سازی داده‌ها می‌پردازد. در این مرحله، ایده‌های مرکزی مصاحبه با واحد تحلیلی جمله خلاصه می‌شوند. مفاهیم کلیدی موجود در جمله‌ها شناسایی می‌شود و ویژگی‌ها و ابعاد آنها در داده‌ها کشف می‌گردد. با پالایش، ادغام و مقایسه تفاوت‌ها و شباهت‌ها، ارتباط میان مفاهیم، شناسایی و در قالب مقولات منظم می‌گردد، سپس مقولات اصلی مشخص می‌شود. مقولات اصلی نیز براساس مضمون دسته‌بندی می‌گردند. مضامین استخراج‌شده با ارجاع و استناد به داده‌های مصاحبه‌ای تفسیر شده و درنهایت در قالب الگوی شبکه مضامین ارائه می‌شود.

یافته‌های تحقیق

تحت تأثیر تحولات اقتصادی، تغییراتی در مناسبات اجتماعی و خانوادگی رخ می‌دهد؛ تغییراتی که وارد بطن حیات عاطفی انسان‌ها نیز می‌شود. حاکمیت مناسبات بازاری به سپهر حیات خانوادگی ورود پیدا کرده، خانواده را نایمن ساخته و تغییراتی را در تعاملات خانوادگی بین

۱ در این پژوهش سالمندان به سه گروه سنی سالمندان جوان، سالمندان میانسال و سالمندان کهنسال، دسته‌بندی شده‌اند.

2 Conceptual saturation

3 Thematic analysis

نسلی سالمندان نمایانده است. سالمند، در درون چنین مناسباتی احساس تنهانشدگی دارد و به شدت از ناامنی ناشی از در معرض خشونت قرار گرفتن می‌هراسد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد چالش فرزندان غیرمستقل، ناامنی شغلی فرزندان، بی‌ثباتی زندگی خانوادگی فرزندان، تغییر مناسبات خانوادگی بین نسلی و سالمندزدایی از خانواده هسته‌ای، «ناامنی تعاملات بین نسلی» را می‌سازد.

جدول شماره ۱. مفاهیم و مقولات عوامل تعیین‌کننده ناامنی تعاملات بین نسلی

مضمون اصلی	مقوله‌های اصلی	زیرمقوله‌ها
ناامنی تعاملات بین نسلی	چالش فرزندان غیرمستقل	طولانی شدن دوران آموزش فرزندان
		پولی شدن آموزش فرزندان
		بیکاری و کاریابی تاخیری فرزندان
	ناامنی شغلی فرزندان	حذف استخدام بلندمدت
		بی‌ثباتی و ناامنی شغلی فرزندان
	بی‌ثباتی زندگی خانوادگی فرزندان	افزایش سن ازدواج و تجرد فرزندان
		افزایش طلاق و فروپاشی خانواده‌ها
	تغییر مناسبات خانوادگی بین نسلی	حمایت‌گری بین نسلی یک‌طرفه
		کالایی شدن روابط بین نسلی
	سالمندزدایی از خانواده هسته‌ای	
جداافتادگی ارزشی		
اقتدارزدایی از سالمندان		
تابوزدایی از خانه سالمندان		
تخصیصی شدن مراقبت از سالمندان		

امروزه، نگرانی به مقوله اجتناب‌ناپذیری در زندگی روزمره تبدیل شده است. یکی از ساحت‌های نگرانی که زندگی روزمره سالمندان را متأثر می‌سازد، «چالش فرزندان غیرمستقل» است. طولانی شدن دوره آموزش جوانان برای ورود به بازار کار و میدان اشتغال، ورود با تأخیر به بازار کار و در نتیجه، طولانی شدن دوران بیکاری فرزندان، وابستگی جوانان به والدین سالمند را رقم زده است.

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه ایران پس از انقلاب، گسترش آموزش عالی در سطوح دولتی، غیردولتی، آزاد، پیام‌نور و علمی کاربردی بوده است. در نتیجه، موقعیت دانشجویی به ویژگی عموم فرزندان جامعه ایرانی مبدل شده و هزینه‌های آموزشی و تحصیلی فرزندان، به

سبب مصرفی اغلب خانواده‌های ایرانی اضافه شده است. علاوه بر این، رخداد دیگر، طولانی شدن دوره‌های آموزشی جوانان، تأخیر در ورود به بازار کار و در نتیجه، وابستگی به والدین برای تأمین هزینه‌های تحصیلی است. جوانان امروزی سال‌های طولانی سرگرم آموزش و تحصیلات هستند و بسیاری از آنان، تحصیلات عالی دانشگاهی را به عنوان روزه امید برای رسیدن به شغل مطلوب و باثبات انتخاب می‌کنند. والدین نیز هزینه‌های بالای آموزشی و تحصیلی فرزندان را تحمل می‌کنند در حالی که محصول سال‌ها تحصیلات دانشگاهی، برخورداری از شغل مطمئن و دائمی نیست. به نظر می‌رسد دولت، با سیاست گسترش آموزش و تحصیلات عالی به نحوی ورود جوانان را به بازار کار با طولانی‌تر کردن دوره‌های آموزشی به تأخیر انداخته است.

تأخیر جوانان در ورود به بازار کار، برابر است با وابستگی اقتصادی به والدین و در نتیجه افزایش هزینه‌های والدین سالمند. در دنیایی که خدمات عمومی چون آموزش عالی، کالایی و پولی شده است، خانواده‌ها ناگزیر از پرداخت هزینه بالا برای تأمین نیازهای آموزشی فرزندان هستند و مخارج تحصیلی فرزندان، هزینه‌های زندگی والدین سالمند را چندبرابر می‌کند و بار مالی زیادی به دنبال دارد. والدین سالمند، با هزاران آرزو برای فرزندانشان هزینه می‌کنند، به این امید که فرزندان مستقل شوند و بتوانند در روزهای ناتوانی و سالمندی، از آنها حمایت کنند یا در نبود انتظار حمایت، فرزندان بتوانند تشکیل زندگی خانوادگی دهند و پیشرفت کنند، اما این روزها چنین انتظاراتی به راحتی محقق‌شدنی نیست.

مرد ۶۵ ساله بازنشسته تأمین اجتماعی در این زمینه می‌گوید:

«دختر من الان ۳۱ سالشه، ولی کار نمی‌کنه، همش درس می‌خونه. لیسانسش تموم شد، دنبال کار بود، دید نمی‌تونه کار خوب پیدا کنه، گفت بشینم برای فوق لیسانس بخونم، بعدش دو سال نشست تا قبول شد، کلی هزینه کردیم، الان هم فوقش تموم شده، ولی کار مناسب پیدا نکرده و پاره‌وقت هفته‌ای سه روز میره به جایی کار می‌کنه؛ ساعتی. الان هم به فکر دکترا هست، می‌خواد بشینه بخونه. خلاصه مستقل نمی‌شن که خرج و مخارج ما کم بشه؛ نخواستیم به ما کمک کنن، همین که خودشون مستقل بشن و هزینه‌های خودشونو تأمین کنند، ما راضی هستیم».

مرد ۶۶ ساله و بازنشسته سطوح پایین شغلی کارکنان دولت نیز در این زمینه می‌گوید:

«بچه‌ها دانشگاه آزاد خوندن، خرجشونو من دادم، دخترام شاید به سختی پول توجیبی شونو در بیارن. همش دارن درس می‌خونن، یکی شون الان می‌خواد مدرک دکتراشو بگیره، خیلی کار نمی‌کنن، کار کنن حقوق دارن کار نکنن ندارن، امنیت شغلی ندارن، استخدام نیستن».

طی چند دهه گذشته، نرخ بیکاری در اقتصاد ایران همواره دو رقمی بوده است. برای مثال، در دوره زمانی ۱۳۸۴ - ۱۳۹۴ حدود هشت میلیون نفر به جمعیت در سن کار اضافه شده است، در حالی که تنها برای کمتر از ۳/۱ میلیون نفر شغل ایجاد شده است (مومنی و رجب‌پور، ۱۳۹۷: ۳۰۱). در این میان نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به مراتب بالاتر است به نحوی که در آمارگیری طرح نیروی کار سال ۱۳۹۵، حدود سه و نیم میلیون نفر بیکار اعلام شده که ۴۲ درصد از این بیکاران، دارای تحصیلات دانشگاهی هستند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶). بیکاری فرزندان (عمدتاً دهه شصتی‌ها) دغدغه‌ای است که در روایت‌های سالمندان شنیده می‌شود.

مرد ۶۵ ساله بازنشسته تأمین اجتماعی می‌گوید:

«من ماهانه یک میلیون و ۱۰۰ هزار تومان مستمری می‌گیرم که ماهی ۶۰۰ هزار تومان اجاره خانه می‌دهم. دو تا بچه دارم و واسه تأمین مخارج زندگی به‌تازگی مجبور شدم مسافركشی کنم. چاره‌ای نیست چیکار کنم؟ نمی‌تونم شرمنده خونواده‌ام باشم. بچه‌هام بیکار هستن، فوق‌لیسانس دارند، ولی کار نیست که. الان دخترم می‌خواد فوق‌لیسانس بخونه، تازه الان نتایج اومده و قبول شده، اون یکی می‌خواد بشینه واسه دکترای بخونه. دخترامو هر جایی نمی‌تونم اجازه بدم برن کار کنن، دوره زمونه بدی شده، همیشه اعتماد کرد. باید برن شرکت خصوصی کار کنن که من اجازه نمی‌دم، نه بیمه دارن نه چیزی، فقط به حقوق خشک و خالی».

سطح رفاه خانواده‌ها به سبب بیکاری جوانان و وابستگی به والدین سالمند، تنزل پیدا کرده است؛ در نتیجه، جوانان بیشتر سربار والدین سالمند هستند تا اینکه فرزندان، والدین سالمند را تحت حمایت بگیرند. مسئله‌ای که موجب شده امید دریافت حمایت از فرزندان به امری واهی و دور از دسترس تبدیل شود. در چنین جامعه‌ای با بیکاری بالا، فرزندان و اعضای خانواده نمی‌توانند ارائه‌گر خدمات و حمایت‌های مناسب به سالمند خود که دچار بیماری است یا از کار افتاده است و از درآمدی برخوردار نیست، باشند. جوانی که درآمدی ندارد و زندگی‌اش به روال طبیعی حرکت نمی‌کند، توانایی حمایت از پدر و مادر سالمند را ندارد.

یکی دیگر از ساحت‌های نگرانی که زندگی روزمره سالمندان را متأثر ساخته، نگرانی‌های سالمندان در مورد «ناامنی‌های شغلی فرزندان» است. به تعبیر بک، تغییر در الگوهای اشتغال و افزایش ناامنی‌های شغلی را می‌توان از مصادیق جامعه پرمخاطره دانست. یکی از سیاست‌های دولت ایران طی چند دهه اخیر، تغییر ریل اقتصاد کشور از رویکرد شبه‌سوسیالیستی دهه ۱۳۶۰ و حرکت به سمت مؤلفه‌های اقتصاد سرمایه‌داری بوده است که تغییرات زیادی را در

اقتصاد و در ادامه مناسبات اجتماعی فرهنگی و حتی مناسبات خانوادگی جامعه ایرانی به دنبال داشته است. طی چند دهه اخیر، با گسترش مؤلفه‌های سرمایه‌داری و در راستای سیاست‌های کوچک‌سازی ساختار دولت و گسترش خصوصی‌سازی، دولت از اشتغال در بخش رسمی و دولتی ممانعت ورزیده و عرصه اشتغال، روزبه‌روز ناامن‌تر و بی‌ثبات‌تر شده است.

مرد ۶۶ ساله و بازنشسته وزارت بازرگانی در این زمینه می‌گوید:

«من بچه‌هام ازدواج نکردن و با من زندگی می‌کنن؛ دخترم فارغ التحصیل شده و اخیراً چند ماهه که یه شرکت خصوصی مشغوله، پسر من مهندسی برق می‌خونه، دانشگاه آزاده و داره الان پایان نامه‌شو می‌نویسه و تموم شد باید بره تازه سربازی».

یکی از شاخصه‌های ناامنی و بی‌ثباتی شغلی، گسترش قراردادهای شغلی موقت است که در جامعه ایران روزبه‌روز در حال فراگیرتر شدن است. در دوران معاصر، استخدام بلندمدت و تمام‌وقت در حال فراموشی است و امنیت و ثبات شغلی، از زندگی روزمره ایرانی‌ها رخت بر بسته است. همین شرایط، جهان ناامن و پرمخاطره‌ای را ساخته و آرامش پیشین را برده است (آزاد ارمکی و دیگران، ۱۳۹۱). این وضعیت در جامعه ایران طی سه دهه اخیر در شکل سیاست‌هایی چون منقطع‌سازی قراردادهای شغلی، اشتغال موقت و پاره‌وقت، و حذف قراردادهای شغلی بلندمدت، نمایان است. قراردادهای کاری موقت، پاره‌وقت و غیردائم تأثیرات ناگواری بر زندگی معیشتی دارد. گسترش این نوع قراردادهای شغلی به هراس از اخراج شدن، نبود حمایت در برابر اخراج‌های خودسرانه، نبود امکان پیشرفت شغلی، اشتغال کوتاه‌مدت، ناامنی شغلی، درآمد ناکافی و فقدان پوشش تأمین اجتماعی منجر می‌شود. به‌علاوه، این تغییرات در بازار کار به اقتصاد خانوارها نیز لطمه می‌زند و مناسبات خانوادگی و اجتماعی افراد طبقات پایین و میانی جامعه ایرانی را به شدت متأثر می‌سازد.

مرد ۶۸ ساله و بازنشسته تأمین اجتماعی می‌گوید:

«ناامنی شغلی بیداد می‌کنه. همه چی شده پیمانکاری. اگه صاحبکار از قیافه من بدش بیاد، منو می‌ندازه بیرون. الان برای پسر من قرارداد ۵۰ روزه بستن. اگه قراردادشو تمدید نکنن نمی‌دونم باید چیکار کنه، من از الان نگرانشم. تازه بچه‌دار شدن اونم دوقولو، تو این گروهی می‌خوان چیکار کنن؟! بچه‌های ما بیکارن، حالا ما بخوایم کار کنیم برای ما کار پیدا میشه تو این سن؟ بچه‌ها همه بیکارن. دخترام درس خوندن، ولی کار نیست».

امروزه تحت تأثیر تحولات اقتصادی چون کالایی‌شدن بهداشت، آموزش، خدمات اجتماعی، دلاری‌شدن قیمت‌ها، همراه با بی‌ثباتی‌ها و ناامنی‌های شغلی و موقتی‌سازی مشاغل، فشار

اقتصادی زیادی بر خانواده‌های طبقات تهیدست و حتی طبقات میانی جامعه تحمیل شده و معیشت آنها مورد حمله قرار گرفته است. در چنین شرایطی دیگر خانواده‌ها توان اقتصادی کافی برای حمایت و مراقبت از سالمندان و تأمین کمک معیشتی برای والدین سالمند بدون درآمد خود را ندارند و در نتیجه، خانواده‌ها از حمایت از سالمندان ناتوان می‌شوند و حتی در مواردی فرزندان برای والدین سالمند، بار هستند؛ به نحوی که شاهد بارشده‌گی وظایف خانوادگی بر دوش سالمندان هستیم؛ پیش به سوی جهانی روانه شده‌ایم که اگر اعضای خانواده برای سالمندان بار نباشند، بهتر است؛ حتی اگر ناتوان از حمایت هستند.

مرد ۷۱ ساله در پاسخ به این سؤال که بچه‌ها می‌تونن به شما کمک کنند؟، می‌گوید:
 «ما کمک نخواستیم، خودشون از ما چیزی نخوان (می‌خندد). بچه‌ها خودشون گیرن، وضعیتهشون خوب نیست. خودشون دنبال کارن، اونا هم هر جا میرن چند وقت کار می‌کنن، دوباره بیرونشون می‌کنن، یا شرکته ورشکست می‌شه، تو کسب و کار هم الان پول نیست».
 در دنیای نامن شغلی، افراد زیادی با معضل شغل‌های یک‌ماهه، چندماهه و بعضاً یک‌ساله دست به گریبان هستند و همواره با تمام‌شدن مدت قرارداد کار با خطر اخراج مواجهند که آرامش را از زندگی خود و خانواده‌شان ربوده است. امروزه، بخش زیادی از نیروهای کار در اثر موقتی‌سازی قراردادهای کاری، امنیت شغلی را که قبلاً از آن برخوردار بودند، از دست داده‌اند. همه این مشکلات، هم به نگرانی‌های سالمندان می‌افزاید و هم تعاملات بین‌نسلی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این موضوع، زندگی روزمره و کیفیت زندگی مردم را به شدت متأثر ساخته و بر کمرنگ‌شدن تعاملات خانوادگی بین‌نسلی نیز تعیین‌کننده بوده است. در چنین وضعیتی، فرزندان با مشاغل ناپایدار و موقتی، برای پذیرش تعهد و مسئولیت در مقابل والدین سالمند، ناتوان هستند و حمایت‌گری بین‌نسلی یک‌سویه و یک‌طرفه از جانب والدین سالمند، به سمت فرزندان شکل می‌گیرد.

مرد ۶۶ ساله بازنشسته حداقل‌بگیر تأمین اجتماعی می‌گوید:
 «پسر من لیسانس داره، ولی بیکاره. یه بار میره یه شرکت شش ماه کار می‌کنه، بعدش می‌گن دیگه نیا، دوباره دنبال کار می‌گرده؛ این چند سال، شاید ده بار کارشو عوض کرده (بی‌ثباتی شغلی). مجردم هست، دیگه در این وضعیت، فک نکنم بتونه ازدواج کنه. درین وضعیت چطور می‌تونه به من کمک کنه، انتظار داره ما کمکش کنیم، ما براش زن بگیریم».
 یکی از پیامدهای شرایط کنونی، سست‌شدگی پیوندهای خانوادگی است که نشانه‌های آن در افزایش زندگی‌های مجردی، خانوارهای تک‌نفره، افزایش نرخ طلاق و مواردی از این قبیل

دیده می‌شود. در نتیجه، یکی از نگرانی‌های سالمندان، در مورد زندگی خانوادگی فرزندان است. به تعبیر اولریش بک، «آشفته‌گی زندگی خانوادگی، یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های مدرنیته متأخر است» (Beck and Willms, 2004: 20). در پاسخ به تحولات اقتصادی و اجتماعی معاصر، ابعاد رفتاری و نگرشی خانواده نظیر ازدواج و طلاق، تغییرات چشمگیری را تجربه کرده است که بخشی از این ماجرا، به نامی شغلی و اقتصادی جوانان برمی‌گردد. نامی شغلی، منجر به پدیده ترس از ازدواج در جامعه ایرانی می‌شود. در نتیجه، طی سال‌های اخیر، نه تنها تعداد ازدواج‌ها به تدریج کاهش یافته، بلکه سن ازدواج‌ها نیز رو به فزونی بوده است؛ به طوری که امروزه، میانگین سن ازدواج در کلان‌شهرها، به نزدیک ۳۰ سال رسیده است. اینها همه، گویای آن است که دوران مجرد در بین جوانان ایرانی طولانی‌تر شده است و بخشی از جوانان، در خانه پدری زندگی می‌کنند و بخش زیادی از هزینه‌های زندگی‌شان بر دوش والدین سالمندشان است. ازدواج فرزندان نیز دغدغه بسیاری از سالمندان تهران است.

مرد ۶۸ ساله و بازنشسته تأمین اجتماعی در این باره می‌گوید:

«الان جوانان تحصیلکرده ما بیکارند. جوان تا کار نداشته باشه، نمی‌تونه ازدواج کنه؛ ما چقدر غصه بچه‌هارو بخوریم؟ ما هم دیگه چیزی نداریم بهشون بدیم. بزرگشون کردیم و هزینه کردیم براشون، دیگه می‌خوایم مستقل باشن».

زن ۶۷ ساله و مستمری‌بگیر تأمین اجتماعی نیز در این زمینه می‌گوید:

«دخترم دکتراشو گرفته، ولی هنوز شغل ثابت و درآمد ثابت نداره. خیلی هزینه کردم براش به اینجا رسیده. الان ۳۷ سالشه. مجردم هست. خیلی نگرانشم. میگم اگه طوریم بشه، دخترم چیکار کنه تنهایی، با کی زندگی کنه. یه برادر داره، ولی اونم درگیر زندگی بچه‌های خودشه، به من که مادرشم، نمیره؛ چه برسه به خواهرش».

در این میان، تغییرات در حوزه خانواده، صرفاً مربوط به تأخیر یا کاهش تعداد ازدواج‌ها نیست، بلکه در حوزه طلاق نیز شاخص‌های مناسبی وجود ندارد. در سال‌های اخیر، نه تنها میزان طلاق در جامعه ایرانی کاهش نیافته، بلکه حتی روند صعودی آن نیز متوقف نشده است و تقریباً هر سال، شاهد روند رشد آن در کشور بوده‌ایم؛ به طوری که موضوع طلاق، به تجربه زندگی بخش زیادی از خانواده‌های ایرانی تبدیل شده است. طی یک دهه گذشته، نسبت طلاق به ازدواج، به شدت روند رو به افزایشی داشته است که می‌تواند یکی از شاخص‌های تضعیف نهاد خانواده در جامعه ایرانی باشد. در حال حاضر، نه تنها سن ازدواج رو به فزونی و عمومیت ارزش ازدواج، رو به کاستی است، بلکه ازدواج‌ها بیشتر از گذشته در معرض طلاق و فروپاشی قرار

گرفته‌اند (صادقی، ۱۳۹۶). بنابراین ازدواج، به امری مخاطره‌آمیز تبدیل شده و طلاق فرزندان، مسئولیت نگهداری از نوه‌ها و هزینه‌های زندگی فرزندان طلاق‌گرفته، به نگرانی‌های سالمندان نیز افزوده شده است.

زن ۶۹ ساله و خانه‌دار در این زمینه می‌گوید:

«من مهم‌ترین نگرانی زندگی‌م الان دختر کوچیکم هست که ۳ ساله طلاق گرفته و به دختر ده ساله داره، ۳۶ سالشه دخترم. خیلی بدشانسی آورد، شوهرش بهش خیانت کرد، دخترم فهمید، و بعدش رابطه‌شون خراب شد و دامادم دخترمو طلاق داد. روزی که دخترم طلاق گرفت، اومد خونه و گفت مامان، طلاقم داد. من همون موقع سخته کردم (گریه می‌کند). خیلی نگران زندگی‌شم، حال روحیش اصلاً خوب نیست، همه جوره کمکش می‌کنیم ما، همه آرزوم خوشحالی دختر کوچیکم و نوهام هست».

با این شرایط، امروزه، جریان روابط خانوادگی بین‌نسلی تغییر کرده و فرزندان، به‌دلایلی که اشاره شد، کمتر می‌توانند از سالمندان حمایت کنند. بیکاری بالای فرزندان بزرگسال از یک‌سو منجر به وابستگی بیشتر فرزندان به والدین می‌گردد و از سوی دیگر، فرزندان بیکار و دارای درآمد پایین، منابع لازم برای حمایت از والدین را نخواهند داشت. فرزندان سالمندان جوان (سنین ۶۵ تا ۷۴ سال) عمدتاً دهه شصتی هستند، هرچند بسته به سن سالمندان، فرزندان دهه ۵۰ و دهه ۷۰ نیز دیده می‌شود. همین دهه شصتی‌ها هستند که در معرض آموزش‌های طولانی، بیکاری‌های بالا، ناامنی‌های شغلی، افزایش طلاق و مجرد بودند که همه اینها در نهایت، وابستگی آنها را به والدین سالمند رقم می‌زند. در چنین موقعیتی، سالمندان، امیدی برای دریافت حمایت مالی از جانب فرزندان ندارند و بیشتر خودشان ارائه‌دهنده حمایت به فرزندان هستند.

خانم ۶۸ ساله با تحصیلات دیپلم و بازنشسته آموزش و پرورش در این زمینه اشاره می‌کند:

«ما قبلاً خونه داشتیم، ولی فروختیم هزینه کردیم واسه بچه‌هامون. گفتیم اینا جوونن نمی‌تونن اجاره‌نشینی کنن، واسه پسرمون خونه گرفتیم. ما هم اجاره‌نشینی کردیم الان تقریباً ۲۰ ساله. بچه‌هام کار می‌کنن، ولی واسه خودشونه هر چی درمیارن، من که زیر بار کسی نمیرم. پول بازنشستگی مو هم دادم به پسرم عروسی کرد، اونموقع نزدیک ۶ تومن بود. اونا جوون بودن، نمی‌تونستن کاری کنن».

مرد ۶۸ ساله با تحصیلات لیسانس و بازنشسته جهاد کشاورزی می‌گوید:

«ما به ارث بهمون رسید، خونه خریدیم، ولی پسرمون رفت نشست اونجا. الان اجاره نشینیم، ولی اداره داره واسمون می‌سازه، کم مونده تموم بشه. اداره تموم می‌شه. خونه‌دار بودیم، ولی دادیم به پسرمون و الان خودمون مستأجریم».

در این میان، یکی از مؤلفه‌های تغییر تعاملات خانوادگی بین‌نسلی، تغییر هنجارهای حمایت بین‌نسلی است. هنجارهای مسئولیت‌فرزندی برای حمایت‌های بین‌نسلی بسیار تعیین‌کننده است، درحالی‌که امروزه هنجارهای فرزندی برای حمایت از والدین سالمند، یعنی این انتظارات هنجاری که فرزندان باید مسئول مراقبت از والدین سالمندشان باشند، در طول دوره زندگی تغییر کرده است (Gans and Silverstein, 2006). تحقیق دیکسترا و فوکیم^۱ (۲۰۱۱) نیز نشان داده است که فرزندان نسبت به حمایت از والدین سالمندشان تعهدات خانوادگی الزام‌آوری ندارند و انتقالات مالی، عمدتاً از والدین به سمت فرزندان است که حکایت از «حمایت‌گری بین‌نسلی یک‌طرفه» دارد.

این جمله مارکس که می‌گوید؛ «در جهان مدرن، هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود» (برمن، ۱۳۸۹)، الزامات اجتماعی و فرهنگی جامعه مدرن را نشان می‌دهد. در جوامع پیش از مدرن، کنش‌گر به هنجارها و ارزش‌های سنتی احترام می‌گذاشت و چنین زیستن را امری عادی می‌پنداشت، اما رفته‌رفته با ورود ارزش‌های مدرن، ارزش‌های سنتی دچار سستی می‌شود، در نتیجه ساختارهای سنتی، شکسته شده و عمل‌کردن به ارزش‌های سنتی و اخلاقی مانند گذشته، الزام‌آور نیست و افراد در بسیاری از ارزش‌های سنتی خود دچار بازاندیشی شده‌اند. برای مثال در ایران، نگهداری از سالمندان تا همین دو سه دهه اخیر، وظیفه خانواده‌ها و جوان‌ترها پنداشته می‌شد، اما در حال حاضر عوامل مختلف؛ از تحولات اقتصادی گرفته تا عوامل فرهنگی، نگرشی و تغییر سبک‌های زندگی، دست به دست هم داده‌اند تا افراد، دچار بازاندیشی شوند و معنای حمایت‌های بین‌نسلی از تعهدات و وظایف بین‌نسلی به کمک‌های داوطلبانه، لطف و محبت تغییر کند.

مرد ۸۳ ساله و بازنشسته بانک کشاورزی می‌گوید:

«در قدیم، ما همه از پدر مادرمون تا دم مرگ مراقبت کردیم. اصلاً وظیفه خودمون می‌دونستیم، ولی الان بچه‌ها این‌جوری نگاه نمی‌کنن به موضوع. قدیم احترام بود و ما احترام می‌داشتیم به پدر و مادر. ما قدیم خیلی نزدیک بودیم به پدر و مادرمون، اما الان بچه‌های من این‌جوری نیستن، از خداشون هست که من زودتر بمیرم، هر روز کلی بهم قرص می‌دن، نمی‌دونم چین، شاید میدان که زود بمیرم».

مرد ۸۶ ساله نیز در این زمینه می‌گوید:

«دخترم پیر که شدی دیگه زن و بچه و نوه، و هیشکی ازت خوشش نیامد، همه می‌گن خدا ازش راضی بشه زودتر بمیره. الان دیگه زندگی‌ها همین شده. قدیم، پیرزن و پیرمرد رو اونقدر

پذیرایی می‌کردن که بمیره. الان یه ذره چلاق شد، فوراً میندازن خانۀ سالمندان. چرا این‌طوری شده؟! دیگه مثل قدیما نیست. صمیمیت خیلی کم شده، انگار با هم غریبه شدیم». امروزه با فشارهای روزافزون اقتصادی، ناامنی‌های شغلی، دوره‌های بیکاری زیاد، در کنار کمرنگ شدن ارزش‌های پیشین و گسترش فرهنگ فردمحورانه و پروژه‌های فردی، خانواده‌ها دیگر نگهداری و رسیدگی به وضعیت سالمندان را وظیفه خود نمی‌دانند و این ارزش‌ها را سنتی تلقی می‌کنند که اقتضائات جامعه مدرن، توانایی خدمت به والدین سالمند را نمی‌دهد. پیشرفت تحصیلی و شغلی زنان نیز موجب شده تا خانواده‌ها نتوانند مراقبت از سالمندان را در خانه‌ها فراهم سازند. بنابراین، آنچه در گذشته، یک وظیفه و تعهد بین‌نسلی بود، امروزه کمک و حتی لطف قلمداد می‌شود. در چنین بستر اجتماعی، نه روابط به‌شکل سنتی جاری است و نه شکل کاملی از فردگرایی بر هنجارها و ارزش‌ها حاکم است. درواقع، تعاملات خانوادگی بین‌نسلی در فضای متغیری از مقابله هنجارهای یاری و زندگی شخصی در جریان است (کوششی، ۱۳۸۷)؛ فضایی که در آن، گاهی روابط پرتنش در مراقبت از سالمندان و یا در ترتیبات زندگی مشترک آن‌قدر تداوم می‌یابد که به‌شکل آزاردهنده‌ای زندگی سالمندان و فرزندان را متأثر می‌سازد. بسیاری از سالمندان نیز خود حاضر نیستند سربار فرزندان باشند. از این رو، همه شرایط دست‌به‌دست هم می‌دهند تا مراقبت از سالمندان به نهادی خارج از خانواده واگذار شود.

در برخی از شرایط، تعاملات به‌گونه‌ای است که دو نسل، هم‌اقامتی اجباری دارند که بر کیفیت زندگی سالمندان بسیار تأثیرگذار است. برای مثال، هم‌اقامتی فرزندان متأهل سالمندان در اجتماعات شهری، بیشتر به‌دلیل عدم توانایی‌شان برای اجاره یا رهن مسکن است. در برخی از موارد، حتی فرزندان از حقوق مالکیت والدین سالمندشان برخوردار می‌شوند. والدین سالمند اموالشان را به نام فرزندان‌شان انتقال می‌دهند و این اتفاق، آنها را به زندگی با فرزندان‌شان در دوران زندگی سالمندی وامی‌دارد. چنین هم‌اقامتی‌هایی با ورود فرزندان به خانه‌های والدین سالمند، موجب تنش‌های خانوادگی بین‌نسلی می‌شود و کیفیت زندگی سالمندان را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

مرد ۸۶ ساله در این زمینه می‌گوید:

«الان همه بچه‌های پسر اولم و خانمش، و پسر دومم و خانواده‌اش، همگی اومدن خونه ما هستن، دو طبقه داریم و واقعاً شلوغ شده، ولی چیکار کنم که کار نمی‌کنن و فقط مارو می‌خورن، هر چی اجاره می‌گیرم از این مغازه، میدم بچه‌ها می‌خورن، چیزی واسه خودمون نمی‌مونه دیگه. پسر اولم فوت کرد بیهویی، اولش فقط اون بود طبقه دوم، ولی تازگی پسر

کوچیکم اومد و گفت کم آوردم و می‌خوام بیام اینجا، چی می‌تونستیم بگیم، به این بهونه که ما پیر شدیم و تنهایییم. به این بهونه که از ما مراقبت کنه اومده».

چالش‌های هم‌اقامتی فرزندان و سالمندان موجب ظهور شکل‌هایی از زندگی در بین سالمندان به‌منظور غلبه بر چالش‌های بین‌نسلی می‌شود. برای مثال، برخی از سالمندان که هم‌اقامتی اجباری دارند، ترجیح می‌دهند اتاقی از خانه اصلی را برای خودشان داشته باشند و به صورت مستقل و جداگانه زندگی کنند. در چنین شرایطی، هرچند فرزندان - نوه‌ها و سالمندان با هم زندگی می‌کنند، ولی در عمل، سالمندان، تنها و مستقل هستند. سالمندان با چنین استراتژی‌هایی سعی می‌کنند از تنش‌های بین‌نسلی جلوگیری کنند یا در امان باشند یا در صورت تجربه خشونت و تنش خانوادگی مستمر، به‌منظور فرار از چنین فضایی، به استراتژی‌هایی برای حفظ استقلال دست می‌زنند.

زن سالمند ۸۵ ساله نیز می‌گوید:

«پسر و عروس باید احترام کنن به پدر و مادر و بزرگ‌تر. خیلی احترام نمی‌کنند. یه بار احترام می‌کنن چندبار نمی‌کنن. حقوق مستمری دارم، ۳۰ سال زحمت کشید و کار کرد، بازنشسته شد. من حقوقشو می‌گیرم. یک میلیون و صد تومن می‌گیرم. من میگم اونایی که ندارن چیکار می‌کنند. پسر و عروس گاهی وقتی مریض میشم بهم میگن بگو عزیزترینات بیان بیزت دکتر، من می‌گم عزیز شما یید دیگه. تا زمانی که شما هستید همیشه که به پسر مردم که دوماه باشه گفت. خونه زندگی به نام پدرش بود دو سال پیش بین سه تا دختر و یه پسر تقسیم کردیم. دارایی خودمم دادم به پسر و قرار شد من با پسر زندگی کنم. یه اتاق برام درست کردن من اونجا زندگی می‌کنم، واسه خودم می‌پزم می‌خورم، محتاج کسی نیستم. پسر از حقوق باباش هر ماه ۲۰۰ هزار تومن برمیداره. پول کم میاره از من می‌گیره. بچه‌های پسر هم هر روز میان از من پول می‌خوان، عیدم که می‌شه، عروس هم می‌گه قراره برام چی بگیره. برای دخترا هر چی بگیره برای منم همونو بگیر».

بنابراین جریان حمایتگری بین‌نسلی یک‌طرفه با وابستگی مالی و هم‌اقامتی فرزندان با سالمندان ظهور می‌کند. در گذشته، فرزندان به‌عنوان نیروی کار و کمک در دوران سالمندی محسوب می‌شدند، درحالی‌که فرزندان امروز، دیگر عصای دست دوران سالمندی نیستند و برعکس، از والدین حمایت دریافت می‌کنند. خانواده‌های امروزی، فرزندان را با تأمین هزینه‌های آموزشی وارد بازار کار می‌کنند و به نحوی مسئول تربیت سرمایه‌های انسانی هستند. بنابراین با توجه به اینکه امروزه جریان ثروت از والدین به سمت فرزندان است، فرزندان دیگر عصای دست دوره سالمندی والدین نیستند و همین امر، جریان روابط بین‌نسلی را تغییر می‌دهد و شکل‌های

جدیدی از مناسبات بین‌نسلی را رقم می‌زند که می‌تواند زندگی سالمندان را با دشواری‌هایی همراه سازد.

می‌توان گفت، در گذشته، فرزندان به‌طور بالقوه منبع درآمدی برای دوران سالمندی بودند و فرزندان کارکردی را به‌عنوان مکانیسم حمایتی قابل‌اطمینان ارائه می‌دادند (Oliveira, 2016)، اما در دوران جدید، این مکانیسم حمایتی تا حدودی برعکس و یک‌طرفه شده و بخش بیشتری از حمایت‌های مالی از والدین سالمند به سمت فرزندان است. تحقیق حصارى (۱۳۹۶) نیز نشان داده است که والدین به‌دلیل همبستگی بین‌نسلی و احساس وظیفه و تعهد هنجاری، همچنان به فرزندان خود کمک می‌کنند. جریان حمایت‌گری بین‌نسلی یک‌طرفه، در حال تبدیل شدن به روایت غالب در جامعه ایرانی است، اما به این معنا نیست که هیچ فرزندی متعهد به ارائه حمایت و مراقبت به والدین سالمند نباشد، بلکه همچنان فرزندان هستند که به والدین سالمند خود حمایت‌های مالی، مراقبتی و ابزاری ارائه می‌دهند.

مرد ۷۵ ساله و بازنشسته تأمین اجتماعی می‌گوید:

«۵ تا بچه دارم. همه ازدواج کردن، زندگی شون بد نیست. بچه‌ها میان از من کمک می‌گیرن هر ماه. به ما کمک نمی‌کنن. اصلاً ندارن به ما کمک کنن. یکی از بچه‌ها هم پیش ماست. ما کمکش می‌کنیم نگهش می‌داریم. الان اوضاع برعکس شده ما نگهشون می‌داریم. مارو می‌برن جایی لازم شد، ولی پولشو می‌گیرن. می‌خوان بگنن از ما و برن. یکی از دیگری پدرسوخته‌تره» (با خنده).

امروز، دیگر مثل گذشته این فرزندان نیستند که از والدین سالمندشان حمایت کنند و والدین سالمند را تحت حمایت بگیرند، بلکه جوانان بیشتر سربار والدین سالمند هستند. روایت‌های سالمندان نشان می‌دهد آنها سال‌های زیادی است که از فرزندان خود حمایت می‌کنند و انگار این دوران هیچ‌وقت تمام نمی‌شود. آنها در دوره زندگی جوانی و میان‌سالی مشغول سرمایه‌گذاری در تحصیلات فرزندان بودند، در دوره بازنشستگی و در برخی موارد در دوره سالمندی نیز با هزینه‌های دانشگاه و فرستادن فرزندان به کشورهای دیگر برای تحصیل، هزینه‌های ازدواج و هزینه فرزندان و حتی در مواردی تهیه مسکن و ماشین برای فرزندان درگیر بودند. این موضوع، زمانی که سالمند، دارا و از طبقات فرادست است، می‌تواند با آسیب همراه نباشد، ولی زمانی که سالمند از طبقه تهیدست است، ابراز این انتظارات توسط فرزندان و عدم توانایی والدین برای برآوردن این انتظارات، حس شرمندگی را در سالمندان زنده می‌کند.

مفهوم دیگری که تغییر در تعاملات خانوادگی بین‌نسلی را بازنمایی می‌کند، «کالایی‌شدن روابط خانوادگی بین‌نسلی» و «هژمونیک‌شدن پول در تعاملات بین‌نسلی» است. در پی تغییرات اقتصادی در جامعه ایرانی، به‌نظر می‌رسد مناسبات اجتماعی نیز متحول شده است. مناسبات اقتصادی در وضعیت فعلی، موجب تغییر مناسبات اجتماعی شده و ابعاد مختلف زندگی فردی و خانوادگی انسان‌ها از این تحولات متأثر شده است. هم‌اکنون هر آنچه که نمی‌توان با پول سنجید، پس‌زده می‌شود و پول به هدف اصلی تبدیل شده است. به بیان زیمل، پول ارضای کامل آرزوهای فردی را بسیار محتمل کرده؛ تا جایی که به خدای دوران مدرن تبدیل شده است. در چنین دنیای زیمل‌گونه، بسیاری از ارزش‌های معنوی و کیفی، رنگ می‌بازد و روحیه محاسبه‌گری و عقلانیت، ذهن و روح انسان مدرن را درمی‌نوردد (واندنبگ، ۱۳۸۶: ۹۵ - ۹۸).

مرد ۶۶ ساله شاغل و بازاری در این زمینه می‌گوید:

«احترام ما شده الان با پول. اگه پول ببری تو خونه، احترام داری، اگه نه که بی‌احترامی می‌بینی. الان دوره زمونه جوروی شده که سرپرست خونه اگه بتونه خرجو بده، خیلی زرنگه، خیلی با‌معرفة. ما پول بدیم خوبیم، پول ندیم هیچی. بچه‌ها خیلی انتظار دارند از من، همه مشکلات مالی شونو من برآورده می‌کنم. پسرارم کارمندن و کارمندی که پول توش نیست. خانمم خیلی انتظاراش بالاست و با بچه‌ها همراهی می‌کنه. خانمم فکر می‌کنه که این بچه تو آینده قراره به ما کمک کنه، درحالی که الان پسر ما مستقل شده به قرون هم به ما نمی‌ده که هیچی، ما همش کمکش می‌کنیم. همه هزینه‌های تحصیلشونو من دادم، همه خرج عروسی شونو من دادم، خونه شونم من دادم، ماشین هم براشون گرفتم. عیدی میدم، هدیه می‌دم، ولی آیا این بچه‌ها آخر عمری قراره به دادم برسن یا نه خدا می‌دونه!».

تغییر روابط خانوادگی در زندگی‌های امروزی، سنت‌های حمایتی از سالمندان را بهم ریخته و قواعد و ابزارهای دیگری را وارد میدان روابط حمایتی کرده است. فردی‌شدن، به‌عنوان ارمغان عصر جدید، الگوهای سنتی روابط خانوادگی را دچار تغییر کرده و نقش پول را در زندگی خانوادگی هژمونیک ساخته است. افراد جامعه اتمیزه شده و بدون پیوند اجتماعی مستحکم، زمینه‌ای برای ارتباط با دیگری جز از خلال منفعت شخصی نمی‌بینند. پول و رواج آن، فردگرایی قدرتمندی را به کنشگران جهان مدرن عطا می‌کند تا حدی که گاهی، به جایگاه رهایی‌بخش و سامان‌دهنده روابط افراد در دنیای مدرن مبدل می‌گردد که همه کیفیت‌ها و معنای انسانی را سنجش‌پذیر می‌کند. بنابراین در برخی از موارد، تعاملات بین‌نسلی بر مبنای پول شکل می‌گیرد و ادامه می‌یابد. این‌گونه تعاملات، عقلانی است؛ نه عاطفی و ماندگار. در چنین دنیای کالایی‌شده، کمک به والدین سالمندی که ارثی به یادگار نگذاشتند، منطقی و

عقلانی تلقی نمی‌شود و در صورت مورد حمایت واقع شدن سالمند از طرف فرزندان، وابستگی وی به کمک‌های فرزندان، ارزش و منزلت او را تقلیل می‌دهد و در برخی موارد به خشونت علیه او نیز منجر می‌شود.

مرد ۸۶ ساله می‌گوید:

«پسرم اومده با ما زندگی می‌کنه، به این بهونه که ما پیر شدیم و اومده از ما نگهداری کنه، ولی ما نگهش می‌داریم، از این مغازه اجاره می‌گیریم می‌خوریم همینو. پسر بزرگم طبقه بالا زندگی می‌کرد که مریض شد از دنیا رفت، ۴ تا پسرش و خانمش هستن. نوه‌ها مفت خورن و همه جمع شدن اینجا تو این دو طبقه».

در نهایت، محصول تغییر تعاملات خانوادگی بین نسلی، «سالمندزایی از خانواده هسته‌ای» است که جدایی‌گزینی سکونتی و هم‌اقامتی اجباری، جداافتادگی ارزشی، اقتدارزایی از سالمندان، تابوزدایی از خانه سالمندان و پزشکی‌شدن و تخصصی‌شدن مراقبت از سالمندان، مضامین تشکیل‌دهنده آن است. حضور این عوامل در کنار هم در شرایط امروز جامعه ایرانی، سالمندزایی از خانواده هسته‌ای را تسهیل می‌کند.

روایت‌های سالمندان نشان می‌دهد یکی از بزرگ‌ترین ترس‌های سالمندان، این است که باری بر دوش فرزندانشان باشند و یکی از دعا‌های همیشگی‌شان این است که در روزهای پیری، نیازمند کسی نباشند؛ حتی فرزندانشان. یکی از سالمندان زن (۶۷ ساله) در این زمینه می‌گوید:

«همیشه آرزوم اینه که مریض نشم تا بچه‌ها به زحمت نیفتن، ناراحت نشن، دوس دارم وقتی سرپا هستم از دنیا برم و نیاز به کسی نداشته باشم، تا الان هم خداروشکر خودم کارامو کردم و می‌سازم. همش می‌ترسم از زمین‌گیر شدن و دوس دارم به اونجاها نرسه».

خانواده‌های امروزی، به‌عنوان منبع سنتی مراقبت از سالمندان، به دلایلی چون ناتوانی اقتصادی، بی‌ثباتی و نامنی‌های شغلی، اشتغال زنان، کمتر قادر به ایفای نقش پیشین خود هستند، اما همه ماجرا این نیست، بلکه جامعه مدرن، گسترش فردگرایی و پروژه «خود» و تمایل به زندگی مستقل و همچنین تضعیف پیوندهای اجتماعی و روابط خویشاوندی، الگوهای متفاوتی از تعاملات بین‌نسلی را ایجاد می‌کند. در نتیجه این تغییرات، هنجارهای زندگی مستقل و شخصی؛ گسترش، و تعهدات بین‌نسلی؛ کاهش می‌یابد. در وضعیتی که بسیاری از خانواده‌های امروزی برای تأمین هزینه‌های زندگی و در مواردی برای پیشرفت تحصیلی و شغلی ناچار هستند هر دو (زن و شوهر) کار کنند، نمی‌توان از این افراد انتظار حمایت و مراقبت از والدین

سالمند را داشت. عمل به این مسئولیت و هنجار فرزندى، هم نیازمند پول و صرف هزینه است و هم نیازمند زمان و صرف وقت.

در گذشته‌ای که روابط خویشاوندی و خانوادگی قوی و مستحکم بود و حمایت فرزندان از والدین سالمند به نوعی وظیفه و الزام بود، با گسترش مظاهر مدرنیته؛ چون فردگرایی، عقلانیت، گسترش هنجارهای زندگی شخصی و ظهور ارزش‌های مدرن خانوادگی، تغییراتی در تعاملات بین‌نسلی رخ داده، هنجارهای حمایت خانوادگی از سالمندان تغییر کرده است و دیگر همچون گذشته منبع حمایت‌های خانوادگی، تعهد، الزام یا تکلیف نیست، بلکه به اشکالی از مساعدت و حمایت تبدیل شده است که گاهی با نوعی منت و خفت نیز همراه است.

فرزندان امروزی بیشتر به استقلال‌طلبی، ارزش‌های مدرن، مادی و رفاهی تمایل دارند. برخلاف سالمندان، پیوندهای خانوادگی و خویشاوندی نزدشان سست و کم‌رنگ شده است، ارزش‌های اخلاقی اهمیت‌زدایی شده و ارزش‌های مادی‌گرایی نزد نسل جدید پررنگ شده است. بنابراین، علاوه بر جدایی‌گزینی سکونتی در خانواده‌های تهرانی و در مواردی هم‌اقامتی اجباری، جداافتادگی ارزشی نیز احساس می‌شود. ارزش‌هایی که براساس آن، سالمندان در خانواده مراقبت می‌شدند و از دنیا می‌رفتند و نسل جوان، مراقبت از سالمندان را به عهده داشتند و بیشتر آن را مسئولیتی اخلاقی و وظیفه‌محور تعبیر می‌کردند، امروز این ارزش‌ها تغییر کرده و ارزش‌های جدیدی جایگزین شده است.

مرد ۸۶ ساله در این باره می‌گوید:

«در گذشته، ما بیشتر از الان به پدر مادرمون می‌رسیدیم، تا آخرین لحظات مراقبتشون کردیم، رو سرمون می‌داشتیم و هیچ انتظاری هم ازشون نداشتیم، ولی الان وضعیت تغییر کرده و نمی‌شه به بچه‌ها امیدی داشت. الان محبت و عاطفه کم شده، بچه‌ها زود می‌خوان بفرستن خانۀ سالمندان یا پرستار بگیرن اگه پول داشته باشن، سر پدر مادر پیر جنگ می‌کنن».

زن ۷۵ ساله و بدون درآمد می‌گوید:

«بچه‌های الان فرق کردن، ما خیلی با پدر مادرمون خوب بودیم، هیچی نمی‌تونستیم بهشون بگیریم، اصلاً به بار هم نشده بود که صدامونو بالا ببریم و دعوا کنیم، قهر کنیم، ولی با بچه‌های الان که نمی‌شه اصلاً صحبت کرد، همش ایراد می‌گیرن، زود عصبانی می‌شن، حرف‌های مارو قبول ندارن و می‌گن شما سواد ندارید، شما نمی‌دونید چیزی، همش دخالت می‌کنن».

تغییر دیگر، اقتدارزدایی از سالمندان در جامعه مدرن است. جداافتادگی ارزشی بین‌نسلی به تدریج، اقتدار سالمندان را در خانواده‌ها کم‌رنگ می‌کند. سالمندان امروز در تندباد مدرنیته،

دیگر از آن اقتدار و احترامی که شاید در گذشته از آن برخوردار بودند، اقتداری که سنت‌ها و در مواردی عقاید دینی از آن پشتیبانی می‌کرد، بهره‌ زیادی ندارند. افول ارزش‌های سنتی پیشین و جایگزینی سبک‌های زندگی جدید از سویی و جدافتادگی ارزشی در بین نسل جوان و سالمند، همچنین رشد سرمایه‌ فرهنگی نسل جدید همراه با ظهور تکنولوژی‌های مدرن ارتباطی، روی هم‌رفته به اقتدارزدایی از سالمندان منجر شده و سالمندان را به حاشیه رانده است که در صورت ناهمنوایی سالمندان با ارزش‌های مدرن، سالمند تحقیر شده ظاهر می‌شود.

مرد ۷۰ ساله و بازنشسته در این زمینه می‌گوید:

«ما نسل قدیم واقعاً نگهداری و مراقبت کردیم از پدرمادرامون، ولی نسل جدید، حمایت نمی‌کنه از پدر مادرشون. همینا هستن که پدرمادراشونو می‌ذارن کنار خیابون و رها می‌کنن».

مرد ۷۱ ساله و بدون بازنشستگی (کارگر) نیز می‌گوید:

«دخترم خیلی خوب و دلسوزه، ولی خیلی جاها حرف مارو قبول نداره و می‌گه شما اشتباه فکر می‌کنید، یه چیزایی واسه ما مهمه که الان واسه جوونا مهم نیست، گاهی حتی درست می‌گن و به ضرر ماست، ولی ما یه عمر اونجوری زندگی کردیم و نمی‌تونیم عوض کنیم خودمونو».

به نظر می‌رسد امروزه سالمندان هم در خانواده و هم در اجتماع، کم‌اقتدار هستند و این‌گونه تصور می‌شود که فرد سالمند، چیزی ندارد که بخواهد به جوان‌ترها انتقال دهد؛ به‌نحوی که برخی از جامعه‌شناسان (مید، ۱۹۷۸) معتقدند «سالمندان دستخوش امواج آهنگ سریع تغییرات تکنولوژیکی و اجتماعی هستند و این بدان معناست که سالمندان بیگانگان زمان می‌گردند» (گیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۴۷۳). مدرن‌شدن، سرعت تغییرات فرهنگی را بالا می‌برد و جوانان، راه و روش و رسم زندگی سالمندان را از مفاصله و قدیمی می‌پندارند. در نتیجه، در بهترین حالت سعی می‌کنند به والدین سالمند خود احترام بگذارند یا روابطی صمیمانه با آنها داشته باشند، ولی آنها در زندگی‌شان تأثیرگذاری ندارند.

مرد ۸۳ ساله و بازنشسته بانک کشاورزی می‌گوید:

«قدیم، احترام بود و ما احترام می‌داشتیم به پدر و مادر، اما الان این‌طور نیست. منکه دیگه عمرم تمومه، ۸۳ سالمه. ما دیگه عمرمون تموم شد و دیگه رامون نمیدن خونه. زخم بچه‌هارو علیه من تحریک می‌کنه و میگه از بابا بگیرید و اونا همه چیوازم گرفتند، حتی گوشیمم دستم نیست و از من گرفتن، همه کارت‌های بانکی مو گرفتن، منم از ترسم کاری نمی‌تونم بکنم».

زن ۶۶ ساله و خانه‌دار نیز می‌گوید:

«بچه‌ها در نهایت راه خودشونو میرن، به حرف ما که گوش نمی‌کنن، میگن شما نمی‌دونید، دوره شما این‌جوری نبود، شما مارو درک نمی‌کنید، خلاصه مارو قبول ندارن و راه خودشونو میرن، انگار اونا بزرگ مان و ما بچه‌شونیم، جاها انگار عوض شده».

ظهور خانواده هسته‌ای امروزی، نقش‌های اعضای خانواده را تغییر داده است و سالمندان برای ورود به زندگی فرزندان خود محدود شده‌اند. فرزندان خود را ملزم به برآوردن نیازهای والدین پیرشان نمی‌دانند و باوری که فرزندان، بهترین تکیه‌گاه سالمندان هستند، رو به کمرنگی است. همه این شرایط، دست‌به‌دست هم می‌دهد تا دیگر سالمند، در خانواده جایی نداشته باشد و جدایی‌گزینی سکونتی، انتخاب برتر باشد. تنها در مواردی بنا به اقتضائاتی فرزندان با والدین سالمند خود هم‌اقامتی اجباری دارند که در این شرایط، این فرزندان هستند که وارد خانه والدین سالمندشان شده‌اند، نه سالمندان. فرزندان، همیشه اجازه ورود دارند، ولی سالمندان به راحتی نمی‌توانند به خانه‌های فرزندان ورود پیدا کنند. اگر سالمندی، فقیر و نابخوردار از سرمایه‌ها باشد، در خانواده جایگاهی ندارد. اگر هم در خانواده باشد، رضایت از زندگی پایینی دارد و ترجیح می‌دهد تنها و مستقل باشد تا با خانواده. در نتیجه، ممکن است به دلیل فقر، خانه سالمندان را برای زندگی انتخاب کند. بسیاری سالمندانی که به دلیل مشکلات مالی و خانوادگی، سرباری، تحقیرشدگی، بی‌خانمانی، عدم توانایی مالی زندگی مستقل، بی‌درآمدی، نیازمندی مراقبتی، بی‌سرپرستی، یا بدسرپرستی، با اختیار خود به خانه سالمندان مراجعه می‌کنند.

نگاه کارکردی خود سالمندان نیز در این راستا مؤثر است؛ نگاهی که محصول اجتماع، فرهنگ و سیاستی است که سالمند با آن زیسته است؛ ایدئولوژی‌ای که هژمونی فرهنگی حاکمیت به وی تزریق کرده و اندیشه او را در چارچوبی کارکردی تسخیر کرده است. بسیاری سالمندانی که معتقدند دیگر برای فرزندانشان کارکردی ندارند و در نتیجه، نباید انتظاری از فرزندان داشته باشند. به نظر می‌رسد با غلبه این تصور؛ یعنی بی‌کارکردی سالمندان در خانواده که با فقدان سرمایه‌های انباشتی سنجیده می‌شود، وقتی سالمند برای خانواده کارکرد و فایده‌ای نداشته باشد، در صورت نیازمند بودن، باید از خانواده بیرون رود؛ گاه خیابان، گاه خانه سالمندان.

اگر فرد سالمندی، مرفه و برخوردار از سرمایه باشد، تا زمانی که بیمار و نحیف نشده و قادر به زندگی مستقل است، به زندگی مستقل خود ادامه می‌دهد، ولی در کهنسالی و زمانی که بیمار و نیازمند مراقبت است، به دلیل برخورداری از مهم‌ترین سرمایه؛ یعنی سرمایه اقتصادی، می‌تواند از مراقبت در منزل (پرستار شخصی) یا مراقبت در خانه‌های سالمندان مراکز خصوصی استفاده کند و تحت نظر پزشک متخصص باشد. در هر دو حالت، همزیستی خانوادگی، انتخاب

سالمند و خانواده سالمند نیست. در مواردی نیز یکی از انتخاب‌ها می‌تواند نوبتی کردن مراقبت از سالمند در منزل خودش باشد.

در جامعه سنتی، واگذاری سالمند به خانه سالمندان تابویی بود که خانواده‌ها سعی می‌کردند به آن نزدیک نشوند، اما امروزه، الزامات زندگی مدرن موجب شده است هم خانواده‌ها هم خود سالمند و هم جامعه، ورود به خانه سالمندان را بپذیرند و در مقابل آن مقاومت نورزند. خانم ۷۵ ساله‌ای که تنه‌است و پسرش در استرالیا و دخترش در شیراز زندگی می‌کند، در پاسخ به این سؤال که «اگر خیلی ناتوان شدید و نتوانید خودتون به کارهاتون برسید، اونوقت می‌خواید چیکار کنید؟» می‌گوید:

«می‌دونم که پسر می‌اد و منو می‌بره خانه سالمندان می‌ذاره که ازم نگهداری کنن».

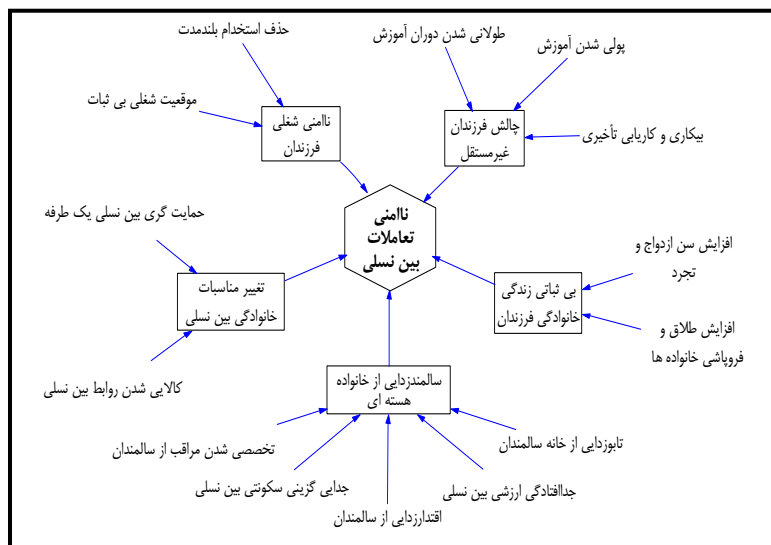
مرد ۷۴ ساله و بازنشسته نیروهای مسلح نیز می‌گوید:

«تو خونه نیاز به کمک دارم و نمی‌تونم کارامو انجام بدم. گاهی خانومم داد و بیداد می‌کنه و میگه من خسته شدم از دست تو. باید زخم از من نگهداری کنه یا منو ببرن خانه سالمندان. خانمم گاهی عصبانی میشه میگه من دیگه خسته شدم، تا کی باید تورو تر و خشک بکنم. اگر جای خوبی باشه میرم. خانه سالمندان کهریزک خیلی بده، سعادت آباد خوبه. بچه‌ها میگن نرو. بهم میگن میری اونجا زیاد داد و بیداد می‌کنی، یه سوزن بهت می‌زنن می‌کشنت».

در اینجا، از سویی، تابو‌زدایی از خانه سالمندان و از سوی دیگر، پزشکی شدن امر سالمندی^۱ و تخصصی شدن مراقبت از سالمندان، موجب می‌شود سالمندان از خانواده تهی شده و به خانه سالمندان واگذار شوند. این ایده، بر ساخت می‌شود که تیمارداری از سالمندان، امری تخصصی و پزشکی است و مداخلات پزشکی می‌توانند مسئولیت مراقبت از سالمندان را به عهده بگیرند. دیگر اعضای خانواده در امر مراقبت حضور ندارند، بلکه پزشکان و پرستاران و مراقبان جایگزین اعضای خانواده شده‌اند؛ افرادی که وظیفه شغلی و حرفه‌ای‌شان مراقبت از سالمندان است. مراقبتی که امروز با پول خریداری می‌شود نه با محبت و عاطفه؛ همین مراقبت کالایی است که همه، نمی‌توانند به آن برسند و پیروز میدان کسی است که بتواند مراقبت خصوصی از خود را با سرمایه‌های انباشت شده در مسیر زندگی خریداری کند و چه بسیارند سالمندانی که توانایی خریداری آن را ندارند. هرچند در مواردی، سرمایه اقتصادی وجود دارد، ولی با توجه به شرایط خانوادگی، تمایل به مراقبت از سالمندان در خانواده‌ها وجود ندارد و خانواده‌ها بیشتر به سمت واگذاری مسئولیت‌ها به نهادها گرایش دارند.

نتیجه‌گیری: ناامنی تعاملات بین‌نسلی

تغییراتی که طی چند دهه اخیر در جامعه ایرانی به وقوع پیوسته، خانواده ایرانی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. مناسبات خانوادگی از تأثیرات کالایی شدن عرصه‌های گوناگون زندگی مصون نمانده و ارزش‌ها و مناسبات بازاری و سیطره منطق اقتصادی بر زیست روزمره، خانواده‌ها را در برابر سالمندان، ناتوان ساخته است. طی چند دهه اخیر، با شدت گرفتن سیاست‌های بازارمحور و عقب‌نشینی تدریجی دولت از سیاست‌های رفاهی حمایتی و پاگرفتن نوعی ایدئولوژی مبتنی بر سرمایه‌داری بازار آزاد که با نشانه‌هایی چون بیکاری، ناامنی شغلی، رکود اقتصادی، تورم، کاهش قدرت خرید و افزایش هزینه‌های زندگی، پولی شدن خدمات عمومی مانند پولی شدن آموزش، کالایی شدن سلامت، طولانی شدن دوره‌های تحصیلی جوانان و تأخیر در ورود به بازار کار نمایان است، مناسبات خانوادگی بین‌نسلی سالمندان نیز ناامن و پرمخاطره شده است به گونه‌ای که می‌توان از «ناامنی تعاملات بین‌نسلی» در عصر امروز سخن گفت.



شکل شماره ۱. شبکه مضامین ناامنی تعاملات بین‌نسلی

طولانی شدن دوره‌های تحصیلی فرزندان، پولی شدن آموزش، بیکاری و کاربایی تأخیری فرزندان، حذف استخدام بلندمدت، موقعیت‌های شغلی بی‌ثبات و ناامنی‌های شغلی، افزایش سن ازدواج و تجرد از یک‌سو و افزایش طلاق و فروپاشی خانواده‌ها از سوی دیگر، بخشی از مخاطرات و ناامنی‌های زندگی‌های امروزی است که همه اینها در نهایت، تغییر مناسبات خانوادگی بین‌نسلی

را در شکل حمایت‌گری بین‌نسلی یک‌طرفه و کالایی‌شدن روابط بین‌نسلی رقم می‌زند. در چنین موقعیت‌هایی، فرزندان با مشاغل ناپایدار و موقتی، توانایی و تمایلی برای پذیرفتن تعهد و مسئولیت در قبال والدین سالمند ندارند و حمایت‌گری بین‌نسلی یک‌سویه و یک‌طرفه از جانب سالمندان به سمت فرزندان و نوه‌ها شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی، فرزندان نمی‌توانند حامی و تکیه‌گاه سالمندانشان باشند و جریان حمایت‌های بین‌نسلی یک‌طرفه غالب می‌شود. مشکلات فرزندان بر دوش سالمندان سنگینی می‌کند و سالمندان در صورت برخورداری از منابع مالی، همچنان در دوران سالمندی حامی و تکیه‌گاه فرزندان‌شان هستند.

اقتصاد ناامن و بی‌ثبات و مؤلفه‌های آن در زندگی روزمره، فشار اقتصادی زیادی بر خانواده‌ها به‌خصوص طبقات تهیدست تحمیل می‌کند. در چنین شرایطی، دیگر خانواده‌ها توان اقتصادی کافی برای حمایت و مراقبت از سالمندان و تأمین کمک معیشت برای والدین سالمند بدون درآمد خود را ندارند و در نتیجه، خانواده‌ها از حمایت سالمندان ناتوان می‌شوند و حتی در مواردی، وظایف و مسئولیت‌های خانوادگی بر دوش سالمندان خانواده بار می‌شود. در چنین میدانی، خانواده دیگر نمی‌تواند فضای عاطفی و صمیمی گذشته را حفظ کند و همچنان منبع کسب حمایت و مراقبت برای سالمندان باقی بماند. در برخی از موارد نیز مناسبات بین والدین سالمند و فرزندان، شکل کالایی به خود می‌گیرد و فرزندان به‌سمت رهایی از وظایف و تعهدات فرزندی در قبال والدین سالمند حرکت می‌کنند یا در مواردی، با بی‌تفاوتی، بی‌احترامی و طرد، سالمندان را از خود دور می‌سازند. علاوه بر اینها، فقدان امنیت اقتصادی و تزلزل موقعیت اقتصادی خانواده‌ها موجب تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های خانوادگی می‌گردد و نگرش‌ها و الگوهای فرهنگی متناسب با مناسبات بازاری و رقابتی مانند منفعت‌طلبی، محاسبه‌گری، پول‌محوری تولید و بازتولید می‌گردد. در نتیجه این تغییرات، بسیاری از چترهای حمایتی سنتی مانند حمایت‌های خانوادگی و خویشاوندی کمرنگ شده یا در مواردی رنگ می‌بازد.

در این راستا، نتایج مطالعه دیکسترا و فوکیما^۱ (۲۰۱۱) در خانواده‌های غربی نیز رد تعهدات خانوادگی توسط فرزندان را نشان می‌دهد. در این مطالعه، انتقالات مالی عمدتاً از سمت والدین به سمت فرزندان و شکل غالب خانواده‌های غربی، از نوع پیوندهای خانوادگی انزواگرایانه بوده است. یافته‌های پژوهش گو، چی و سیلورستین^۲ (۲۰۱۲) نیز نشان می‌دهد توانایی فرزندان برای حمایت از والدینشان به‌دلیل مشکلات اقتصادی و مسئولیت‌های خانوادگی‌شان محدود شده است.

1 Dykstra & Fokkema

2 Guo, Chi, & Silverstein

تحت تأثیر تحولات اقتصادی و کالایی شدن عرصه‌های زندگی، پیوندهای عاطفی خانوادگی نیز متحول می‌شود و شکل کالایی به خود می‌گیرد؛ تغییراتی که وارد بطن حیات عاطفی انسان‌ها می‌شود. در چنین میدانی، روابط و تعاملات بین اعضای خانواده، نه براساس عاطفه و محبت و تعهد، بلکه بر پایه‌ی داشته‌ها و سرمایه‌های طرفین رابطه تنظیم می‌شود. فردگرایی خودخواهانه رشد می‌کند و افراد به یکدیگر به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مادی خود می‌نگرند و تعاملات و مناسبات خانوادگی، به‌سوی پولی‌شدن پیش می‌رود و هر آن چیزی مهم می‌شود که منفعتی برای آدمی در پی داشته باشد. در چنین دنیای کالایی‌شده، روابط بین نسلی عمدتاً بر پایه‌ی پول و منطق هزینه - فایده شکل می‌گیرد نه بر مبنای وظیفه و تعهد انسانی و اخلاقی و یک تکلیف. بازندگان این میدان، عمدتاً کسانی هستند که در فقدان سرمایه‌های انباشتی، امیدی برای دریافت حمایت و مراقبت ندارند و همچنین به دلیل حاکمیت نگاه کارکردی، انتظار و درخواست حمایت‌های بین‌نسلی را از خود سلب می‌کنند، اما سالمندانی که دارای سرمایه‌ی انباشتی هستند، با ابزار پول از توانایی خرید چنین حمایت و مراقبت‌هایی برخوردار می‌شوند. درحالی‌که سالمندان طبقات تهیدست، از چنین فرصت‌هایی بی‌بهره‌اند و بیشتر از همه، احساس تنه‌اشدگی می‌کنند.

با توجه به سالمندی جمعیت، ناامنی و بی‌ثباتی نظام اقتصادی ایران همراه با تغییرات ارزشی و نگرشی در حیات اجتماعی کالایی‌شده و فردیت‌یافتگی بی‌تفاوت‌گونه {شکلی از فردگرایی که همراه با بی‌تفاوتی است}، حیات خانوادگی و تعاملات بین‌نسلی سالمندان دست خوش ناامنی است. در چنین موقعیتی، سالمندان طبقات تهیدست، همچنان نیاز به حمایت‌های دولتی دارند تا زیر آوارهای سنگین و کشنده زلزله تغییرات له نشوند؛ آن‌هم در شرایطی که کارکردهای خانواده ایرانی در قبال سالمندان تاحدی تضعیف شده و خانواده‌های طبقات پایین در برابر سالمندان، ناتوان و در بحران هستند.

منابع

- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی خانواده ایرانی، تهران: انتشارات سمت.
- آزادارمکی، تقی. ، شریفی‌ساعی، محمدحسین؛ ایثاری، مریم و طالبی، سحر (۱۳۹۱) هم‌خانگی؛ پیدایش شکل‌های جدید خانواده در تهران، جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۳ (۱): ۴۳ - ۷۷.
- برمن، مارشال (۱۳۸۹) تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
- تیلور، گری (۱۳۹۲) ایدئولوژی و رفاه، ترجمه حسین محقق‌کیمال و مهدی نصرت‌آبادی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- حصارى، علی (۱۳۹۶) الگوها و عوامل تعیین‌کننده انتقالات بین نسل‌های والدین سالمند و فرزندان بزرگ‌سال در شهر تهران، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی، گروه جمعیت‌شناسی.
- ریترز، جورج (۱۳۹۳) نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: نشر نی.
- زیمل، گئورگ (۱۳۸۶) پول در فرهنگ مدرن، ترجمه یوسف ابادری، ارغنون، شماره ۳، صص ۳۲۵ - ۳۳۸.
- سندل، مایکل (۱۳۹۳) آنچه با پول نمی‌توان خرید: مرزهای اخلاقی بازار، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- صادقی، رسول (۱۳۹۶) نگرش نسبت به طلاق و تأثیر آن بر تمایل زوجین جوان به طلاق در شهر تهران، مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۳۸: ۲۰۵ - ۲۲۲.
- کالینیکوس، آکس (۱۳۸۳) درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگاه.
- کوششی، مجید (۱۳۸۷) شبکه حمایت خانوادگی، ترتیبات زندگی و سلامت سالخوردگان در بستر گذار جمعیتی، رساله درجه دکتری، رشته جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- گیدنز، آنتونی. ، ساتن، فیلیپ (۱۳۹۵) جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایبی. تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل و انگلس، فردریش (۱۳۸۰) مانیفست، از کتاب مانیفست پس از ۱۵۰ سال (مجموعه مقالات)، اثر لئو پانیچ و کالین لیز و ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر آگاه.
- مرکز آمار ایران، (۱۳۹۵ و ۱۳۹۷) نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن کل کشور، تهران.
- مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۶) آسیب‌شناسی سیاست‌ها و مقررات بازار کار ایران، معاونت پژوهش‌های اقتصادی.

- مؤمنی، فرشاد و رجب‌پور، حسین (۱۳۹۷) نابرابری اقتصادی و چالش‌های فراروی توسعه در ایران (۱۳۶۸ - ۱۳۹۵)، در کتاب همبستگی اجتماعی و نابرابری دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران ۱۳۸۸ - ۱۳۹۶ جلد یکم، مدیر علمی: میرطاهر موسوی. تهران: انتشارات آگاه.
- واندنبرگ، فردریک (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی جورج زیمل، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۱) تاریخ مختصر نفولیبالیسم، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر دات.
- Beck, Ulrich. (1998) Risk Society: Towards a New Modernity, Trans. By: Mark Ritter, London: Sage Publications .
- Beck, Ulrich. and Willms, Johannes. (2004) Conversations with Ulrich Beck, Cambridge: Polity Press.
- Biggs, Simon and Powell, Jason L (2003) Older People and Family in Social Policy, in Global aging and its challenge to families, editors Bengtson and Lowenstein, First published by Transaction Publishers .
- Bloom David E., Jimenez, Emmanuel and Rosenberg, Larry (2011) Social Protection of Older People, Working Paper Series, PGDA Working Paper, 83.
- Braun, Virginia. & Clarke, Victoria. (2006) Using thematic analysis in psychology, Qualitative Research in Psychology, 3, (2):77 - 101 .
- Chen, Xuan. and Silverstein, Merril. (2000) Intergenerational Social Support and the Psychological Well - Being of Older Parents in China, RESEARCH ON AGING, 22 (1): 43 - 65.
- Cresswell, John W. (2003) Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Dykstra, Pearl A. and Fokkema, Tineke (2011) Relationships between parents and their adult children: a West European typology of late - life families, Ageing and Society, 31 (4): 545 - 569.
- Gans, Daphna. and Silverstein, Merril. (2006) Norms of filial responsibility for ageing parents across time and generations. Journal of Marriage and Family, 68: 961-976 .
- Guo, Man., Chi, Iris., and Silverstein, Merril. (2012) The Structure of Intergenerational Relations in Rural China: A Latent Class Analysis. Journal of Marriage and Family, 74 (5): 1114 - 1128.
- Hooyman, Nancy R., & Kiyak, H. Asuman. (2011) Social gerontology: A multidisciplinary perspective (9th Ed.). Upper Saddle River, NJ: Pearson.
- Kim, Cheong - Seok (2008) Intergenerational Family Relationships of the Elderly in Korea, Sociology, 48 (4): 35 - 59.
- Lagergren, Marten, Kurube, Noriko, Saito, Yasuhiko (2016) Long Term Care in Japan and Sweden: A Comparison of Target Population, Needs and Services Provided from 2000 - 2010. J Gerontol Geriatr Res, 5: 331. doi:10.4172/2167-7182.1000331.

- Lin, Ju - Ping and Yi, Chin - Chun (2013) A comparative analysis of intergenerational relations in East Asia, *International Sociology*, 28 (3) 297-315 .
- Lowenstein, Ariela and Bengtson, Vern L (2003) Challenges of Global Aging to Families in the Twenty - First Century, in *Global aging and its challenge to families*, editors Bengtson and Lowenstein, First published by Transaction Publishers .
- Lowenstein, Ariela. & Katz, Ruth. (2010) Family and Age in a Global Perspective, In Dannefer, Dale and Phillipson, Chris (Editors), *The SAGE Handbook of Social Gerontology*, First published , SAGE Publications Ltd.
- Oliveira, Jaqueline (2016) The value of children: Inter - generational support, fertility, and human capital, *Journal of Development Economics*, 120: 1-16.
- Qingbo, Huang; Peng, Du and Gong, chen. (2017) The typology of intergenerational relations between adult children and older parents, *Population Journal*, 39 (4): 102 - 112.
- Sharifah Norazizan, Syed AbdulRashid (2015) Active ageing in Malaysia, in *Routledge studies in social welfare in Asia; Active Ageing in Asia*, Edited by Alan Walker and Christian Aspalter, First published, Routledge.
- Silva, Amarasiri de and Welgama, W. M. J (2014) Modernization, Aging and Coresidence of Older Persons The Sri Lankan Experience, *Anthropology & Aging*, 35 (1): 1 - 26.
- Thane, Pat. (2005) *A History of Old Age*. London: Thames & Hudson Ltd.
- Thang, Leng. Leng., Mehta, Kalyani., Usui, Tsuneo., and Tsuruwaka, Mari. (2011) Being a good grandparent: Roles and expectations in intergenerational relationships in Japan and Singapore, *Marriage and Family Review*, 47 (8): 548-570.
- Victor, C. R. (2005) *The Social Context of ageing: A Textbook of Gerontology*, First published, Routledge.
- Xu, Ling and Chi, Iris (2015) Ageing and Grandparenting in Asia, in *Routledge Handbook of Families in Asia*, Edited by Stella R. Quah, Routledge, New York, First published .